

۱ جواب



ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی دانش آموزان دوره متوسطه
دوره بیست و نهم / مهر ماه ۱۳۹۱ / شماره پیاپی ۲۳۶ / ۲۵۰۰ ریال



سرمایه
تحریم ناپذیر
شبکه نجوم



پنجره‌مان باش
 تا از تو سرک بکشیم جهان را
 خورشیدمان باش
 تا با گل‌های جهان
 سوی تو بگردیم
 پنجره‌مان شدی
 و زمین شکل گرفت
 خورشیدمان شدی
 و زمان شکل گرفت.



سرمایه تحریم ناپذیر

بهار امسال به همراه تعدادی از سردبیران مجلات رشد رفته بودیم برای دیدار معلمان و دانش آموزان خراسان جنوبی، در برنامه سفر، سری هم به مدرسه «شوکتیه» در بیرجند زدیم؛ مدرسه‌ای بسیار بزرگ با معماری چشم‌نواز ایرانی که حالا به موزه آموزش و پرورش استان تبدیل شده است. در میان اسناد موزه، یک نامه اداری نگاه مرا جذب کرد. با خطی زیبا نوشته شده بود: «همه شاگردان مدرسه باید تا پایان سال تحصیلی شغل پدرانشان را یاد بگیرند و امتحان بدهند...» البته امروز به دلیل پیچیدگی شغل‌ها، شاید یادگیری شغل پدران به این سادگی‌ها نباشد. به هر صورت، آن نامه ذهن مرا خیلی به خود مشغول کرد و جمله‌ها و شعرهای زیادی را به خاطرم آورد؛ از جمله:

ز نیرو بود مرد را راستی
ز سستی کزی زاید و کاستی
شیطان برای دست‌های بی کار کار می‌تراشد.
بزرگ‌ترین تفریح کار است.

دوستان جوان، کار و تلاش نزد پدران ما چیزی فراتر از نان در آوردن بوده است. آنها کار را وسیله‌ای برای آدم‌شدن و رشد و کمال می‌دانستند. معتقد بودند دانش بی عمل نه تنها سودی ندارد، بلکه می‌تواند موجب غرور و گمراهی باشد. واقعیت این است که مهم‌ترین سرمایه هر ملتی، جوانان آن است؛ سرمایه‌ای فراتر از نفت و گاز و مس و آهن و این‌گونه منابع معدنی. سرمایه‌ای که اگر پرورش نیابد همه منابع دیگر بی‌فایده خواهند بود. وقتی یک فکر توانمند موفق به ساخت دارویی می‌شود، می‌تواند به اندازه میلیون‌ها بشکه نفت سودمند باشد و قدمی برای رفع مشکلات هم‌نوعان بردارد. برکسی پوشیده نیست که کفگیر منابع طبیعی دیر یا زود به ته‌دیگ خواهد خورد. باید همت کنیم و در فکر استخراج منبع عظیمی باشیم که خداوند به هر کدام از ما هدیه داده است. این منبع نه تمام می‌شود و نه قابل تحریم است.

محمدعلی قربانی



مدیر مسئول: محمد ناصری
سردبیر: محمدعلی قربانی
شورای کارشناسی: علیرضا متولی، حسین امینی پویا، ناصر نادری، حبیب یوسف زاده
مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
ویراستار: بهروز راستانی
طراح گرافیک: ایمان اوجیان
شمارگان: ۱۴۰۰۰ نسخه
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایران‌شهر
شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۸۸۳۰۱۴۷۸ - ۸۸۴۹۰۹۶ - فکس: ۸۸۳۰۱۴۷۸
شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲
نشانی امور مشترکین: تهران - صندوق پستی
۷۷۳۳۶۵۵-۶ تلفن: ۱۶۵۹۵/۱۱۱



کفش‌های چرخ‌دار

«اسکیت» ورزشی است که در آن شخص تلاش می‌کند با استفاده از کفش‌های چرخ‌دار یا تخته‌های مخصوصی که زیر آن‌ها چرخ وجود دارد...

- ۳۶ نظم بی‌نظمی
- ۳۸ ۶ ماه کار برای ۲ دقیقه
- ۴۰ دفتر کاهی
- ۴۲ پیشنهاد
- ۴۶ ساخت ژاپن
- ۴۸ Kotlet



- ۲۲ زنگ تفریح
- ۲۴ حرم عشق
- ۲۶ اقلیم هفت‌رنگ
- ۲۸ تصدیق اجباری
- ۳۱ طنز منظوم
- ۳۲ طنز کلمه‌باز!
- ۳۴ یک بام و دو هوا!

- ۲ تندیس افتخار
- ۳ دروغی که راست بود
- ۴ دو نفر و نصفی
- ۶ آسمان مهر
- ۸ تو دیگه کی هستی
- ۱۰ معطل فعل معطل نشوید
- ۱۲ MRI
- ۱۴ مد هم مد عوض می‌کند
- ۱۶ وقتی که درهای چوبی سوراخ می‌شوند
- ۲۰ کفش‌های چرخ‌دار



۱۸ وقتی لباس‌ها تنگ می‌شوند

تندیس افتخار



این تندیس، یک شیر زن گرد است در «بوستان شیرین» کرمانشاه. مسافرانی که از آن حوالی عبور می کنند، در هوای خنک بوستان گشتی می زنند و در کنار تندیس عکس یادگاری می گیرند. بانویی تبر به دست با قامتی استوار و خیره به افق دور دست. برخی نامش را شنیده اند، اما بیشتر رهگذران می پرسند:

این زن کیست؟ چرا تندیسش را ساخته اند؟

فرانگیس آن روزها ۱۸ ساله بود؛ دختری سخت کوش با آرزوهای بزرگ و قشنگ. زادگاه سرسبز و پوشیده از جنگل های بلوطش آن قدر خرم بود که «گیلان غرب» لقب گرفته بود. خانواده فرانگیس و عده زیادی از اقوام او زندگی ساده و شادی داشتند. تا این که یک روز گرگ ها به آشیانه روستایی آن ها هجوم آوردند. دشمن بعثی در یورش غافلگیرانه «واژین»، روستای دوست داشتنی فرانگیس را در هم کوبید و آرزوهایش را بر باد داد. در یک چشم به هم زدن، ۱۸ نفر از عزیزانش یکجا شهید شدند و او با عده ای که هنوز زنده بودند، به دره های اطراف روستا پناه بردند. چند ساعت بعد با فرا رسیدن شب، صدای شیون بچه های کوچک بلند شد. ترس و گرسنگی بر جان شان چنگ می کشید. مادرها با شرمندگی بچه های گرسنه شان را دلداری می دادند و برایشان لالایی می خواندند. اما خواب به چشم بچه ها نمی آمد. آن ها نان می خواستند. فرانگیس و پدر پیرش تصمیم گرفتند دور از چشم سربازان بعثی وارد روستا شوند و از خانه قدری نان بیاورند. فرانگیس موقع حرکت، چشمش به تبری افتاد که پدر برای کندن هیزم آورده بود. خم شد و تبر را محکم در دست فشرد. پدر با دیدن تبر در دست های دخترش سری تکان داد و راه افتاد. فرانگیس پابه پای پدر می رفت و مراقب بود سروصدا نکند. همین طور که آهسته در پس کوچه های روستا به سوی خانه می رفتند، متوجه شدند دو نفر به زبان عربی حرف می زنند. کمی آن سوتر دو سرباز بعثی کنارجوی آب ایستاده بودند. با دیدن سربازهای دشمن چهره کشته ها از ذهن فرانگیس گذشت؛ برادر، عمو، دایی، پسر دایی، دختر دایی... با هر نفسی که می کشید: خشم در وجودش می جوشید. تا این که ناگهان مثل آتش فشانی فوران کرد: «آآآآ آی نامردآآآآ...»

با تبر مثل صاعقه به افراد دشمن هجوم برد. سربازها مثل روباهی که توسط یک شیر غافلگیر شده باشند، حتی فرصت نکردند دست به اسلحه ببرند. یکی در دم کشته شد و دیگری مجروح روی زمین افتاد. پدر وقتی خود را به دخترش رساند، نگاه تحسین آمیزی به او انداخت و شروع کرد به بستن دست های اسیری که گرفته بودند...

حالا فرانگیس بیش از ۴۰ سال دارد. شوهرش را ۱۰ سال قبل از دست داده و با آبرو داری و زحمت، بچه هایش را سرپرستی می کند. گاهی برای مسافران «راهیان نور» از دوران دفاع مقدس می گوید تا بدانند او و امثال او چه کشیده اند. دیوار خانه محقرش پر از لوح های تقدیر است.

دروغی که راست بود

ولی الله چراغی

تولد: ۱ مهر ۱۳۳۷

ازدواج با تهمینه عرفانیان امیدوار: ۱۰ دی ۱۳۶۱

شهادت: ۱۸ فروردین ۱۳۶۴

شاید فاطمه ده روزش نشده بود که آقا ولی الله رفت جبهه. حدود یک ماه بعد تلفن زد، گفت «دوست داری بیایی اینجا، توی اهواز؟»

خیلی خوش حال شدم، گفتم: «آره.»

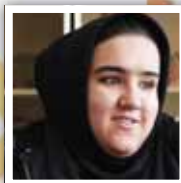
گفت: «حسینی رو می فرستم دنبالتون.»

حسینی از دوستان صمیمی اش بود. آمد. سه تا بلیت هواپیما گرفت و ما رفتیم اهواز. آنجا که بودیم، خیلی از آقا ولی الله نمی پرسیدم که حالا چه کار می کنی، اینجا چه کاره ای.

حدود یک هفته ای در اهواز ماندیم. می خواستیم برویم فرودگاه که برگردیم مشهد. توی راه هرجا که به ایست بازرسی می رسیدیم، راننده فوری می گفت: «خانواده معاون لشکر نصر هستند.» و بدون سؤال و جواب رد می شدیم. من تعجب می کردم. با خودم می گفتم: «چرا دروغ می گه؟ که راحت رد شیم؟ حالا معطل هم بشیم، چه عیبی داره؟ از دروغ گفتن که بهتره.»

اما باز هم چیزی نپرسیدم. بعدها فهمیدم که واقعاً خانواده معاون لشکر نصر بوده ایم و خبر نداشته ایم.





این شماره: مرجان طاهری و سحر جابری

دو نفر و نصفی می خواهید کودکیار شوید؟

توی دنیا انواع و اقسام شغل‌ها وجود دارد. شغل‌های دهان پرکنی که همه ما جذب آنها می‌شویم و گاهی بدون هیچ‌گونه علاقه‌ای می‌رویم سر وقت آنها. توی دنیا انواع و اقسام شغل‌ها وجود دارد. شغل‌هایی که هیچ کدامان نمی‌شناسیمشان و حاضر نیستیم برویم سر وقتشان. اما آدم‌هایی هستند که بسیار شجاعند. آنها ریسک می‌کنند و جالب اینکه هیچ وقت هم پشیمان نمی‌شوند. آنها دو سال، فقط دو سال درس می‌خوانند و خیلی زود وارد بازار کار می‌شوند.

کرده‌اند زمانی خودشان به مهد کودک رفته‌اند و عاشق مربی‌هایشان بوده‌اند. فراموش کرده‌اند که: ای بابا! کسانی که کودک‌کاری می‌خوانند، می‌شوند همان مربی‌های مهد کودک.

ویژگی مشترک سحر و مرجان این بوده است که بچه‌ها را دوست داشته‌اند. سحر بچه‌های شیطان را دوست دارد، مرجان بچه‌های آرام را! سحر می‌خواهد مدیر یک مهد کودک باشد. مرجان می‌خواهد روان‌شناس کودک شود. چون توی هنرستان درس‌هایی را با این موضوع خوانده است.

● **نظر تون درباره بچه‌ها چیه؟**
سحر: دوست‌داشتنی هستن.
● **همشون؟**
سحر: آره، اصلاً هم قیافشون برام مهم نیست.

مرجان: اما به نظر من تربیت و ادب بچه خیلی مهم‌تر از دوست‌داشتنی بودنشه.

سحر: آره، اما من بچه‌ای رو ترجیح می‌دم که بتونم روش تأثیر بذارم و طرز فکرش رو عوض کنم.

● **مگه از این کارا هم**

● **اگر مرجان و سحر بودید...**

اگر مثل سحر و مرجان باشید، دلتان را به دریا می‌زنید و می‌روید سراغ عشقتان! بعد هر کسی هم هر چه می‌گفت برایتان مهم نبود، چون شما راهتان را با جان و دل انتخاب کرده‌اید.

سحر می‌گوید: «می‌دانید، چوری با آنها برخورد می‌کنم که انگار اطلاعات محدودی دارند، پس دست خودشان نیست. در ضمن می‌دانم که توی ایران خیلی چیزها جانیفتاده‌اند. در هر حال من راهم را انتخاب کرده‌ام.»

مرجان می‌گوید: «اصلاً می‌دانید ما چه درس‌های سختی خوانده‌ایم؟ همه این درس‌ها تخصصی‌اند.»

بعد کتاب‌ها را می‌گذارد جلوی من تا آنها را ورق بزنم.

● **یک بچه شیطان، یک بچه آرام**

سحر و مرجان رشته «کودک‌کاری» خوانده‌اند و خیلی‌ها رسماً گفته‌اند: «یعنی چه؟ هاهاها!» آخی، پوشک بچه عوض می‌کنید؟! همه آنها فراموش



● **بلدین؟**

سحر: معلومه! ما هر چهارشنبه می‌رویم مهد کودک و با بچه‌ها کار می‌کنیم. رفتارهاشون رو ثبت می‌کنیم و به عنوان کمک مربی اون‌جا حضور داریم. توی این مدت خیلی چیزا یاد گرفتیم.

● **یعنی این قدر یاد گرفتین که بفهمین یه بچه در ساعت چهار بعدازظهر به چه دلایلی پر خاش می‌کند؟**

سحر: آره، البته درباره بچه‌های دور و برمون.

مرجان: باید بچه رو بشناسی تا بدونی دلیل رفتارهاش چیه. مثلاً توی خیابون که نمی‌فهمیم!

● **گفتی خیابون. توی خیابون خیلی محو بچه‌ها می‌شین؟**

هر دو: گاهی.

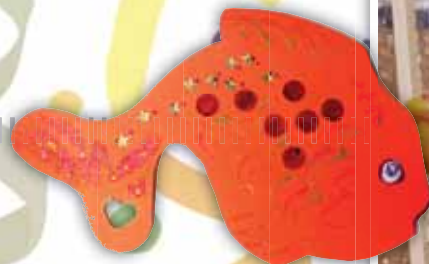
● **راستی پسرها رو بیشتر دوست دارین یا دخترها رو؟**

سحر: پسرها.

مرجان: دخترها.

تیم قبلی است با نای علیزاده محسنه و نازنینیانی که سال ۷۰ مانده شد. در این فیلم نژادی و آزادی این دو نفر می‌شود و آنها تا پایان فیلم مجبورند با او سروکار بزنند تا بفهمند کی غمگین است و... (با سحر، همسایه‌های سحر، حمام، منطقه ۱)

تهیه حادی/عکس: هما میرزائی



● به فامیل‌هایتان هم مشاوره می‌دین؟

مرجان: اگر خیلی نزدیک باشن.

● حالا راستش رو بگین، از اینکه آمده‌اید توی این رشته تحصیل می‌کنین، اون هم با این همه مشکلات، پشیمون نیستین؟

سحر: معلومه که نه. شاید عده‌ای فکر کنن حتماً باید دکتر و مهندس شد، یا شاید عده‌ای فکر کنن این رشته برای بچه‌هایی مناسبه که اهل درس نیستن. هیچ‌کدوم اینها مهم نیست، هیچ‌کدوم.

زا بگیرن، خیلی دردناکه. یاد گرفتن همه غذاها همراه با ویتامین‌هایشان هم سخته. در رشته ما همه چیز وجود دارد. درس‌هایی درباره تفریحات بچه‌ها، روان‌شناسی آن‌ها، آموزش آداب معاشرت به آن‌ها و...

از لپه و لوبیا یا گفتار و شنیدار

می‌پرسم: شیرین‌ترین چیزی که یاد گرفتین؟

سحر: کاردستی!

مرجان: مبحث بغل کردن بچه و معنا و تأثیر انواع اون!

می‌گویم: کاردستی؟

می‌روند و کلی کاردستی می‌آورند.

می‌گویند: باید روی مهارت گفتار و شنیدار بچه‌ها کار کرد. قدرت تخیلشون رو بالا برد. حس‌ها رو به اون‌ها آموخت.

ما حتی انواع و اقسام نقاشی‌ها و کاردستی‌ها رو هم یاد می‌گیریم؛

نقاشی با مسواک؛ نقاشی با

انگشت؛ کاردستی با لپه و

لوبیا؛ حتی ساختن جفجغه.

● وای! سروکله زدن با بچه‌ها سخته!

مرجان: نه اگر عاشق اون‌ها باشی!

● حالا راستی راستی توی این مدت رفتارها تون

با بچه‌ها تغییر کرده؟

سحر: بله. من یه خواهرزاده و یه برادرزاده دارم که هم‌سن هم هستن. قبلاً متوجه حسادت‌های اون‌ها به هم نمی‌شدم اما حالا با چیزهایی که یاد گرفتم، می‌دونم هر رفتارشون چه معنایی داره.

● توی مهدکودک بچه‌ها با شما ارتباط می‌گیرن؟

مرجان: بله، خیلی. می‌دونین توی مهدکودک‌ها متأسفانه کسانی

هستن که در این رشته درس

نخوندن. حتی گاهی ما متوجه

اشتباهاتشون می‌شیم، ولی

نمی‌تونیم کاری کنیم.



بازی - شادی - بیماری!

سحر و مرجان چیزهای جالبی یاد گرفته‌اند. در دوره‌های مشاوره قبل از ازدواج، مشاوره زنان باردار و کمک‌های اولیه شرکت کرده‌اند. حتی امتحان کمک‌های اولیه را در یک درمانگاه داده‌اند. یکی از برنامه‌های درسی‌شان هم دیدن فیلم‌های علمی در مدرسه بوده است. «ما فیلم‌های زیادی درباره بیماری‌های بچه‌ها دیده‌ایم.»

تا دلتان بخواهد کارهای سرگرم‌کننده هم یاد گرفته‌اند؛ انواع بازی‌ها و تأثیر آنها. بازی با رنگ‌ها و حتی چیزهایی درباره آموزش به کودکان برای ورود به اجتماع.

چه قدر سخت!

مرجان: سخت‌تر از اینها کنار آمدن با بیماری‌هاست. حالا ما تمام بیماری‌های کودکان را می‌شناسیم. اینکه ببینی ممکن است بچه‌ها ممکنه این بیماری‌ها



آسمان مهر

«زمان‌هایی که نوشته شده‌اند، تقریباً برای تمام نقاط ایران درست هستند!»

چهارشنبه، ۱۲ مهر



«زهره و قلب الاسد، یک ساعت قبل از طلوع آفتاب، چهارشنبه ۱۲ مهر»

مقایسه زهره و قلب الاسد

زهره و ستاره قلب الاسد، حول و حوش ساعت ۳ صبح، در حالی که کاملاً به هم چسبیده‌اند، از افق شرقی طلوع می‌کنند و تا حوالی ساعت ۶ صبح (طلوع خورشید) برای دیدن این وضعیت وقت دارید.

اگر از من می‌پرسید، یک ساعت قبل از طلوع آفتاب از خواب بیدار شوید و بعد از اینکه نماز صبحتان را خواندید، نگاهی به شرق آسمان بیندازید.

در این زمان دو جسم بسیار نورانی و نزدیک به هم در ارتفاع ۳۰ درجه از افق خواهید دید. بالایی زهره است و پایینی قلب الاسد. فاصله آنها هم از قطر زاویه‌ای ماه کمتر خواهد بود.

پنجشنبه، ۲۷ مهر

مقایسه ماه و مریخ

حدود نیم‌ساعت یا یک‌ساعت بعد از غروب خورشید به افق غربی آسمان نگاه کنید. در این زمان هلال نازک ماه ذی‌حجه را در کنار سیاره مریخ خواهید دید. مریخ پایین سمت چپ ماه قرار دارد.

شنبه، ۱۵ مهر

مقایسه ماه و مشتری

در اولین لحظات آغاز روز شنبه (حوالی ساعت ۰۰:۳۰ بامداد) اگر به شرق آسمان نگاه کنید، در ارتفاع ۳۰ درجه از افق، ماه را در کنار سیاره مشتری می‌بینید. مشتری همان جسم پرنوری است که بالا سمت چپ ماه قرار دارد و بسیار به آن نزدیک است. حواستان باشد که بامداد یکشنبه را با بامداد شنبه اشتباه نگیرید!

حرکت سیاره‌ها

اگر حرکت ظاهری اجرام آسمانی به دلیل حرکت وضعی زمین را در نظر بگیریم، ستاره‌ها کاملاً ثابت هستند. چرا که فاصله بسیار زیادی از ما دارند و ما به این سادگی‌ها نمی‌توانیم متوجه حرکتشان شویم اما سیاره‌هایی که درون منظومه شمسی در مدارهای خودشان به دور خورشید در حال حرکت هستند، نسبت به ستاره‌های آسمان متحرک به نظر می‌رسند. سیاره‌ها با سرعت زاویه‌ای اندکی لایه‌لای ستاره‌ها گشت‌وگذار می‌کنند. البته این گشت‌وگذار از اسمشان هم معلوم است. اگر درس عربی را درست و حسابی خوانده باشید، یادتان می‌آید که اسم مبالغه معمولاً بر وزن «فَعَال» یا «فَعَّال» ساخته می‌شود و یکی از موارد استفاده‌اش وقتی است که کسی یا چیزی صفتی را در حد زیاد در خود داشته باشد. «سیاره» هم یعنی «بسیار سیرکننده و بسیار سفرکننده»!

مقایسه یعنی چی؟

مقایسه یک اصطلاح نجومی است و همان‌طور که از اسمش معلوم است، یعنی نزدیک شدن دو چیز به هم: قرین شدن! با این حساب، مقایسه زهره و قلب الاسد یعنی وقتی که سیاره زهره در نزدیکی ستاره قلب الاسد قرار می‌گیرد. منجم‌ها معمولاً از این جور اتفاقات خوششان می‌آید و تاریخش را برای یکدیگر پیامک می‌کنند.

فصلی در فاصله ۲۴۰ کیلومتری از زمین بدون هیچ اتصال از ایستگاه فضایی خارج شده است و در فضا معلق است. چنین راه پیمایی‌هایی معمولاً خیلی خطرناک هستند. چرا که اگر فضاورد کوچکترین سرعت اولیه‌ای پیدا کند، طبق قانون دوم نیوتن همین سرعت را حفظ می‌کند و از ایستگاه فضایی دور و دورتر می‌شود.

خوشه کروی M۹

به مجموعه‌های نسبتاً کروی از ستاره‌ها، خوشه کروی می‌گویند. در حدود ۱۵۰ تا ۱۶۰ خوشه کروی در کهکشان راه شیری می‌شناسیم. بین آنها M۹ که ۲۵ هزار سال نوری از ما فاصله دارد، به شدت به مرکز کهکشان نزدیک است. این نزدیکی تا حدی است که اثرات گرانشی مرکز کهکشان در حال تغییر دادن قیافه ظاهری M۹ است.

برای خنده

اون چیه که تو آسمون فقط یکی هست ولی روی زمین زیاد داریم؟

آدمکیس

خبر کوتاه

رکورد طولانی‌ترین اقامت پیوسته در فضا متعلق به والری پولیاکف، فضاورد روس است. او ۱۸ سال پیش به فضا رفت و به مدت ۴۳۷ روز متوالی در «ایستگاه فضایی میر» زندگی و پژوهش کرد.

خبر نجومی

ویکی نجوم به راه افتاد!

سلام ببندگان عزیز شبکه نجوم!

حتما شما هم به دانستن چیزهایی درباره ستاره‌ها، سیارات و موضوعات نجومی دیگر علاقه‌مند هستید. شاید تا به حال به دلیل نداشتن منبع مناسب، چیزی دستگیرتان نشده باشد اما اصلاً نگران نباشید. به گزارش خبرنگار اعزامی شبکه نجوم، چند ماهی می‌شود که به سایت‌های مفید نجومی به زبان فارسی یک سایت جدید هم اضافه شده است؛ سایت ویکی نجوم با این نشانی:

www.wikiastro.ir

با ورود به صفحه اول این سایت، با موضوعات متنوعی مثل علوم سیاره‌ای، نجوم رصدی، اخترفیزیک، مکانیک سماوی، فناوری‌های فضایی و ... روبرو می‌شوید. با انتخاب کردن هر کدام از آنها، عنوان‌های مقالاتی را در آن زمینه‌ها مشاهده می‌کنید.

طبق تحقیقات به عمل آمده توسط خبرنگار شبکه نجوم، در این سایت بیش از ۳۵۰ مقاله می‌توان یافت که به تفصیل مسائل متفاوت نجومی را تشریح کرده است.

ویکی نجوم

ikiAstro.ir

تو دیگه کی هستی

از بالای کوه که به شهر نگاه کنی، چیزهایی می بینی که برایت جالب اند. گاهی هم برایت هیجان انگیز می شود. مثلاً ممکن است میدان بزرگ شهر را ببینی. هر روز از آن میدان عبور می کنی، اما امروز تماشای آن میدان از ارتفاع، هیجان تازه ای دارد. شاید کنار آن میدان ساختمانی ببینی که بارها از کنارش گذشته باشی، ولی هرگز به بام آن ساختمان فکر هم نکرده باشی. ساختمان به آن بلندی برای تو که قدمت به اندازه در آن هم نمی شود، حالا مثل یک قوطی مقوایی، گوشه ای از میدان به ساختمان های کناری چسبیده است.

از تو بپرسد ساعت چند است؟ دوست داشتی نگاهش کنی؟ دوست داشتی آن را به رخ بکشی. دوست داشتی همه بفهمند که تو هم ساعت داری. چه شد که حالا که برایت عادی شده است، دیگر کمتر به آن توجه می کنی؟ حالا وقتش است بگویم، چیز گرانیهای نزد تو هست که نباید بگذاری برایت عادی شود. نباید بگذاری زهورش در برود. باید بشناسی اش. باید از او مراقبت کنی. باید هر روز ببینی اش. این گرانیهای دوست داشتنی ساعت نیست که هر وقت کهنه شد یکی دیگر بخری. قاب عکس نیست که اگر از دیوار افتاد و شکست، شیشه اش را یا قابش را و یا حتی عکسش را عوض کنی. آن چیز خودت هستی. چگونه می توانی اجازه بدهی با خودت غریبه باشی؟ چگونه می توانی از کنار خودت رد شوی، و ندانی که داخل اتاق های درون تو چه چیزهایی گذاشته اند؟

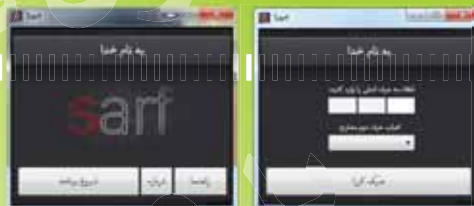
اگر روزی شکستی، ترمیم و بازسازی ناممکن نیست؛ اما گاهی به قدری سخت خواهد بود که شاید احساس ناتوانی کنی. پس به خودت فکر کن و گاهی از بالای کوه، به خودت نگاه کن. گاهی نقاشی های زیبای درون آرامت را تماشا کن. نگذار آن چه داری و آن چه هستی برایت عادی شود. در شماره های بعد در این باره بیشتر خواهیم گفت.

خرز، یا خلیج فارس برای من یا دیگرانی که دور از آنها زندگی می کنند، بخشی از کشورمان به حساب می آید و نسبت به آنها غرور ملی داریم. وقتی به کنار دریا می آییم، جور دیگری به آن نگاه می کنیم. ولی کسی که در شهری ساحلی زندگی می کند، با دریا رفتار دیگری دارد. اما کوه، کوه است و کویر، کویر است و دریا، دریاست. برای کسی که نزدیک چیزی است، آن چیز عادی است؛ بخشی از زندگی اوست. شاید هفته ای بگذرد و یک بار هم به آن چیز فکر نکنند. مثل ساعت مچی ات یا قاب عکسی که به دیوار اتاق نصب شده. چند بار در روز به آن نگاه می کنی؟ آیا هنوز هم وقتی که می خواهی بدانی ساعت چند است، به ساعت مچی ات نگاه می کنی؟ آیا یادت می آید که این ساعت را چگونه خریدی؟ یا چه کسی به تو هدیه داده است؟ چه روزی بوده است؟ آیا هیچ دقت کرده ای که قسمتی از بند آن در حال پاره شدن است؟ اما روزهای اول چه؟ دوست داشتی کسی

آیا به راستی به این همه آنتن و کولر که بر بام ساختمان های شهر می بینی، فکر کرده بودی؟ آیا به این سکوتی که در این کوهستان جریان دارد، فکر کرده بودی؟ از آن پایین توی کوچه پس کوچه های شهر، با آن همه سروصدا، صدای بوق ماشین ها و همه مه آدها، شلوغی و رفت و آمد، نگاهی به این کوهستان کرده بودی و به روح کوهستان و به سکوت جادویی اش فکر کرده بودی؟ شاید تو اهل مناطق کویری باشی و بگویی در کنار شهر من کوهی نیست تا سکوت کوهستان را درک کنم. قبول! اما آیا به سکوت جادویی کویر فکر کرده ای؟ به نقاشی های بدیعی که لحظه به لحظه در شن زارهای کویر پدید می آیند، فکر کرده ای؟ شاید تو در شهری ساحلی زندگی می کنی؟ آیا می دانی که یک نفر که اهل کویر است، یا در شهری بزرگ زندگی می کند، نسبت به دریا چه احساسی دارد؟ مثلاً همین دریای

شاد ۹۱۱
میرا





به‌خاطر همین دانش‌آموزها در این مبحث با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌شوند. برای مثال، وقتی می‌خواهند فعلی را از ریشه‌ی خاصی صرف کنند، در صیغه‌های متفاوت ممکن است دچار شک شوند.

● **خودت هم در این درس مشکل داشتی؟**

نه من مشکل جدی نداشتم.

● **پس چرا رفتی سراغ درسی که مشکلی در آن نداشتی؟**

خب قضیه اصلی این بود که من نمی‌خواستم روی موضوعی کار کنم که به آن علاقه‌ی شخصی دارم. بیشتر دوست داشتم این توانایی را در جای دیگری خرج کنم. بیشتر به حل مشکل دیگران بپردازم تا خودم.

● **اگر قرار بود سراغ درسی بروی که خودت در آن مشکل داری، آن درس چه بود؟**

فیزیک، البته من در این درس مشکلی ندارم.

● **پس چرا فیزیک؟**

درس فیزیک دارای ظرفیت‌های بالایی است، چون مباحث زیادی دارد. همین‌طور ترکیب آن با رایانه، درس را برای کاربران شیرین و جذاب می‌کند.

● **تهیه‌ی نرم‌افزار صرف چه قدر زمان برد؟**

حدود چهارماه به‌طور غیرپایسته.

● **از کی کار با رایانه را جدی گرفتی؟**

خب من پیش از دبستان هم با رایانه آشنا بودم. و چون به فناوری و رایانه علاقه‌ی زیادی داشتم، از دوره‌ی راهنمایی به بعد به شکل جدی‌تری به این علاقه پرداختم.

● **گفتی پیش از دبستان! فکر کنم آن زمان کلیدها را هم درست نمی‌شناختی؟**

بله. من در ابتدا هیچ کلیدی را نمی‌شناختم و صرفاً از روی کنجکاوی با رایانه بازی می‌کردم. خیلی وقت‌ها با یک کلیک راست، و دیلیت تمام فایل‌های مربوط به کار پدرم را پاک می‌کردم.

● **آن وقت تنبیه نمی‌شدی؟**

چرا، محدودیت‌های یکی دو روزه که مرا کنجکاوتر می‌کرد. بیشتر می‌خواستم ببینم چرا این اتفاق افتاده است و چه‌طور می‌توانم آن را درست کنم. در واقع به دنبال راه‌حل

گفت‌وگو با کیوان مساجدی، طراح نرم‌افزار فعل معتل

یکی از مباحثی که در درس عربی مطرح می‌شود، مبحث فعل‌های «معتل» است (معتل فعلی است که یکی از حروف آن «ا، و، ی» باشد). به سبب استثناها و پیچیدگی‌های بسیار زیادی که در این نوع افعال وجود دارد، به‌طور معمول اشتباهات زیادی در صرف آنها رخ می‌دهد. این موضوع دانش‌آموزان را در صرف افعال دچار مشکل می‌کند. کیوان مساجدی که در کلاس سوم دبیرستان درس می‌خواند، این مشکل را با طراحی نرم‌افزار صرف حل کرده است. کافی است سه حرف اصلی فعل را در این نرم‌افزار وارد و حرکت حرف دوم مضارع را مشخص کنید.

چون عربی یک درس عمومی اما مهم است؛ گرچه ممکن است دانش‌آموزها به این درس خیلی توجه نداشته باشند. در ضمن فکر می‌کنم عده‌ی زیادی در این درس مشکل داشته و دارند؛ مخصوصاً در مبحث صرف افعال.

● **چه مشکلی؟**

فعل‌های معتل چندین نوع خانواده، چندین نوع صیغه و چندین نوع استثنا دارند.

● **چه‌طور شد که به فکر طراحی نرم افزاری برای درس عربی افتادی؟**

من با دیدن مشکل هم‌کلاسی‌هایم در مبحث صرف تصمیم گرفتم نرم‌افزاری طراحی کنم تا درس را ساده‌تر کند و تا حد امکان کار با آن هم ساده باشد.

● **چرا سر وقت بقیه‌ی درس‌ها نرفتی؛ مثلاً ریاضی یا فیزیک. توی این درس‌ها هم خیلی‌ها مشکل دارند؟**

نوع صیغه و چندین نوع استثنا دارند.

● غیر از رایانه سراغ چه کار دیگری می‌روی؟

من علاقه خاصی به انیمیشن دارم و بیشتر آنها را می‌بینم. حتی بعضی‌ها را دو یا سه بار هم دیده‌ام. علاقه ویژه‌ای هم به ساخت انیمیشن دارم. دوست دارم روزی بتوانم انیمیشن بسازم.

● یکی از انیمیشن‌های مورد علاقه‌ات را نام ببر.

رنگو.

● چرا رنگو؟

خب رنگو انیمیشن فلسفی است و قهرمان‌پروری را نشان می‌دهد و اینکه هر کسی که وجود دارد باید برای اطرافیان خود سود داشته باشد.

● برای تهیه نرم‌افزار چه چیزهایی لازم است؟

اول تخیل، دوم شناسایی نیازهای کاربران، سوم کاربردی و ساده‌بودن نرم‌افزاری که می‌خواهیم بسازیم.

● لطفاً خودت نرم‌افزاری را که ساخته‌ای در یکی دو جمله به ما معرفی کن؟

برنامه‌ای است برای صرف فعل‌های عربی با رابط کاربری ساده، زیبا و روان که با کمترین تعداد ورودی ممکن، اکثر افعال عربی را در چندین خانواده متفاوت صرف می‌کند.

چرا خیلی هم خوب است. شاید اگر من هم کلاس رفته بودم، در مدت زمان کمتری به نتیجه می‌رسیدم. ولی یک مزیتی که کلاس نرفتن دارد این است که اگر دنبال حل مسئله‌ای باشیم، می‌توانیم بدون این که دوره‌های پیش را بگذرانیم، مستقیم به حل مسئله‌مان بپردازیم.

● به نظرت در کلاس تبادل افکار بهتر صورت نمی‌گیرد؟

نه من با این نظر مخالف هستم. امروزه با پیشرفت فناوری می‌توانیم در یکی از انجمن‌های اینترنتی عضو شویم و تبادل افکار هم داشته باشیم و کلی بحث و گفت‌وگو کنیم.

● به نظر تو کار کردن در این زمینه به هوش بالا نیاز دارد؟

خب نه، بیشتر به علاقه بستگی دارد. علاقه، مطالعه و تمرین مستمر.

● به بازی‌های رایانه‌ای هم علاقه داری؟

بله خیلی. زمانی بود که تمام وقتم را روی بازی می‌گذاشتم.

● الان چی، بازی می‌کنی؟

راستش هیچی. الان خیلی درگیر درس‌هایم هستم.

● دوست نداشتی

یک نرم‌افزاری برای

بازی تهیه کنی؟

خب می‌دانید به نظر من، برای ساختن یک بازی هر قدر هم که کار کنیم و زحمت بکشیم و دانش فنی داشته باشیم، باز هم یک بازی است و پروژه ارزشمندی محسوب نمی‌شود. نمی‌توان به عنوان یک پروژه بلند مدت به آن نگاه کرد. البته من خیلی به بازی‌ها علاقه دارم، چون خیلی مفرح و سرگرم‌کننده هستند.

بودم. همین اتفاق‌ها به من کمک می‌کرد، کار با رایانه را یاد بگیرم.

● به کلاس‌های آموزشی هم رفتی؟

نه، به هیچ کلاسی نرفتم.

● پس چه طور به این تخصص رسیدی؟

با مطالعه زیاد و آزمون و خطا.

● چه چیزهایی مطالعه می‌کردی؟

ابتدا مجلات و وب‌سایت‌های فارسی. بعد به مرور زمان به جایی رسیدم که دیگر این سایت‌ها و مجلات پاسخ‌گوی سوالاتم نبودند. این شد که سراغ سایت‌های خارجی رفتم.

● مگر انگلیسی بلد بودی؟

نه من در واقع انگلیسی خیلی بلد نبودم و هرگز هم کلاسی در این زمینه نرفته بودم، اما با علاقه و پشت‌کاری که داشتم توانستم موفق شوم. در مدت شش ماه به اندازه سه تا چهار سال پیشرفت کردم. بعد از طی این دوره بود که شروع به نوشتن مقاله کردم. الان هم با یک سایت در این زمینه همکاری می‌کنم.

● مقاله! مگر برای نوشتن مقاله نباید با اصول مقاله‌نویسی آشنا باشیم؟

بله درست است، برای نوشتن مقاله حتماً باید با این اصول آشنا بود. منتها دو نکته وجود داشت: یکی اینکه من مجله زیاد می‌خوانم و دیگر اینکه برای مطالعه، ترجمه هم می‌کنم. من با مطالعه و ترجمه مقالات به خوبی با اصول مقاله‌نویسی آشنا شدم.

● به این منظور بیشتر از چه نشریات و سایت‌هایی استفاده می‌کنی؟

ابتدا با مجله‌های «علم روز» و «عصر ارتباطات» شروع کردم و بعد سایت‌های anandtech و hothardware.com که به بررسی‌های تخصصی و جامع درباره سخت‌افزار می‌پردازند. سایت‌های gizmodo.com و Engadget.com اخبار دنیای فناوری را به‌طور روزآمد در اختیار می‌گذارند.

● گفتی با یک سایت همکاری می‌کنی، چه سایتی؟

سایت نارنجی.

● فکر نمی‌کنی الان با پیشرفت علم و فناوری بهتر است ما از کلاس استفاده کنیم؟



Magnetic Resonance Imaging

MRI

تصویربرداری مغناطیسی ارتعاشی

به کمک فن آوری بسیار بالا که موجب ترکیب لایه‌های مغناطیسی و امواج رادیویی می‌شود، این امکان وجود دارد که از اندام‌های بدن تصویرهایی به ضخامت یک برگ دستمال کاغذی با کیفیت بسیار بالا تهیه کرد. هیچ‌گونه مزاحمتی هم برای بیمار ندارد. از دیگر ویژگی‌های بارز این تکنیک که انقلابی در صنعت تصویربرداری از اندام‌های بدن به‌شمار می‌آید، استفاده نکردن از مواد حاجب یا «ایکس-ری» (X-Ray) است که در رادیوگرافی و توموگرافی رایانه‌ای از آن‌ها استفاده می‌شود.

داخل دستگاه تصویربرداری

برای تصویربرداری به ضخامت یک دستمال کاغذی، دستگاه از اتم‌های هیدروژن در این لایه‌های نازک تصویربرداری می‌کند. برای تشخیص اتم‌ها، ابتدا محدوده مورد نظر بوسیله یک میدان مغناطیسی بسیار قوی هدف قرار می‌گیرد و سپس با امواج رادیویی تحریک می‌شود. به سبب این فرایند، اتم‌ها از خود انرژی آزاد می‌کنند. دستگاه تصویربرداری می‌تواند این انرژی آزاد شده را تشخیص دهد و آن را به تصویر تبدیل کند.

آهن ربای ابررسانا

هنگامی که آهن ربای ساخته شده از آلیاژ «نیوبیوم-تیتانیوم» به دمای ۲۶۹- درجه سانتی‌گراد می‌رسد، به ابررسانا تبدیل می‌شود. در این شرایط میدان مغناطیسی قدرتمندی پدید می‌آید. تحت تأثیر این میدان، قبل از این که امواج رادیویی پروتون‌های هیدروژن را تحریک کنند، آن‌ها به خط می‌شوند تحریک شوند.

سیستم خنک‌کننده

علاوه بر جبران دمای فوق‌العاده زیادی که توسط تجهیزات الکترومغناطیسی تولید می‌شود، این سیستم‌ها با رساندن دمای قسمت اصلی مغناطیس به ۲۶۹- درجه سانتی‌گراد آن را به یک ابررسانا تبدیل می‌کنند. هلیوم مایع در این فرایند به عنوان خنک‌کننده عمل می‌کند.

حلقه‌های مغناطیسی محیطی

این حلقه‌ها با ایجاد میدان‌های مغناطیسی ثانویه، همراه با ابررسانای مغناطیسی، امکان تصویربرداری‌های متفاوت از بدن در بردارهای مختلف را میسر می‌کنند.

فرستنده

امواج رادیویی

این قسمت برای تحریک کردن اتم‌های هیدروژن که به وسیله میدان مغناطیسی مرتب شده‌اند امواج رادیویی را از طریق سیم پیچ فرستنده (آنتن) می‌فرستد. هنگامی که فرایند تحریک‌سازی متوقف می‌شود، اتم‌ها انرژی آزاد می‌کنند که برای ایجاد تصویر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مولکول آب

○

H

هیدروژن در بدن

اتم‌های هیدروژن در تمام مایعات و بافت‌های بدن از جمله آب که بالغ بر ۷۰ درصد از بدن انسان را تشکیل می‌دهد، حضور دارد. همین‌طور در بافت‌های چربی.



اتم هیدروژن

ساده‌ترین اتم در طبیعت است که دارای یک پروتون و یک الکترون دارد.



به دلیل ساختار فیزیکی‌اش، پروتون اتم هیدروژن حول محور خودش می‌چرخد. این عمل یک میدان مغناطیسی ایجاد می‌کند که می‌تواند با یک میدان مغناطیسی خارجی در تعامل باشد.

میدان مغناطیسی در طول محور چرخش ایجاد می‌شود.



هم‌چنین، اتم حول یک محور دوم نیز می‌چرخد؛ مانند یک قرقره، حرکتی شبیه به یک مخروط.



دسته‌بندی هسته‌های کم‌انرژی
چرخش اتم و حرکت مخروطی در یک جهت می‌چرخند.

هسته‌های پرانرژی
چرخش اتم و حرکت مخروطی در جهت مخالف می‌چرخند.

مقاطع

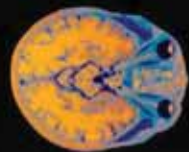
تصویربرداری مغناطیسی ارتعاشی می‌تواند از بدن انسان در هر نقطه‌ای و در هر صفحه‌ای به صورت برش‌های مقطعی تصویربرداری کند.



برش مقطعی از بالا



برش مقطعی از رو به رو



برش مقطعی از پهلو

شکار اتم

۱ هیدروژن در بدن

محور حرکت مخروطی در جهت‌های تصادفی می‌چرخد.



۲ مغناطیسی‌شدن

میدان مغناطیسی قوی می‌تواند محورهای مخروطی را یکسو کند.



۳ تحریک

در مرحله بعدی، انرژی به صورت امواج رادیویی اعمال شده که پروتون‌های کم‌انرژی آن را جذب می‌کنند و به پروتون‌های پرانرژی تبدیل می‌شوند.



۴ استراحت

وقتی که انتقال انرژی متوقف می‌شود، پروتون‌های کم‌انرژی به حالت اولیه خود باز می‌گردند. زمانی که آن‌ها در حالت استراحت هستند، انرژی جذب‌شده بود را آزاد می‌کنند.



۵ تجزیه

این انرژی آزاد شده، به وسیله دستگاه «ام‌آر‌آی» تفسیر می‌شود تا عکس‌ها تشکیل شوند.

مغناطیسی کردن شدید

میدان مغناطیسی که توسط دستگاه ام‌آر‌آی تولید می‌شود ده‌ها هزار بار از میدان مغناطیسی زمین قوی‌تر است.



مد هم مد عوض می کند

نقش‌های عجیب و غریب

این روزها در کوچه، خیابان، پارک و... آدم‌هایی را می‌بینیم که انگار با بقیه فرق دارند؛ آدم‌هایی با ابروهای تیغ‌زده، موهای سیخ‌سیخی، شلوارهایی پاره که دمپایی آنها ریش‌ریش شده است، شلوارهایی با فاق‌های کوتاه که حتی لحظه‌ای در آن راحت نیستند، تی‌شرت‌هایی تنگ و مدل‌دار با مارک‌ها و نقش‌های عجیب و غریب، یا مانتوهایی که هیچ شباهتی به مانتو ندارند، شال‌های رنگی که فقط وسط سر را می‌پوشانند و آرایش‌هایی تند و غلیظ. این تصاویر دختران و پسرانی است که کم و بیش با آنها مواجه می‌شویم.

اینها مد است

بعضی وقت‌ها با روبه‌رو شدن با بعضی از این دختران و پسران، از تعجب نزدیک است شاخ در بیاوریم. برای لحظاتی بهت‌زده نگاهشان می‌کنیم و بعد از خود می‌پرسیم: آخر چه‌طور چنین چیزی ممکن است؟! آیا آنها نمی‌اندیشند؟ اصلاً در آینه خود را نگاه کرده‌اند؟ شاید هم مفهوم درست زیبایی را نمی‌فهمند. اما اگر از خود آنها پرسسیم و آنها نیز حال و ادب پاسخ دادن داشته باشند، پاسخشان تنها یک جمله است: «اینها مد است.» می‌مانیم که واقعاً اینها مد است؟ این مد‌ها از کجا آمده‌اند؟ آیا همه مد‌ها این گونه‌اند و... البته می‌دانیم که همه مد‌ها این گونه نیستند. تازه همه پیرو مدهای این چنینی نیستند.

مد به عنوان پدیده‌ای اجتماعی مختص جامعه و فرهنگ خاصی نیست. پدیده‌ای است متداول در تمام فرهنگ‌ها و جوامع. به خودی خود هم چیز بدی نیست. نوعی پسند و سلیقه است. تنها در نمونه‌هایی از آن بدسلیقگی و شیطنیت به کار رفته است. پس مد به شکل‌های گوناگونی وجود دارد. یعنی طیف متنوعی را تشکیل می‌دهد و به همین دلیل کارکردهای متنوعی نیز دارد و طرفداران آن هم گروه‌های سنی خاصی نیستند. به‌علاوه پدیده‌ای است که از سابقه نسبتاً دیرینه‌ای برخوردار است؛ هر چند آهنگ رشد آن در دوره معاصر شتاب ویژه‌ای گرفته است.

مد، آغازی دارد و پایانی

باید بدانیم هر مدی چرخه‌ای را طی می‌کند؛ یعنی آغازی دارد و پایانی. با گذشت زمان و دگرگونی جامعه، مد نیز دگرگون می‌شود و رنگ تازه‌ای به خود

می‌گیرد. به تعبیری، خود مد هم مد عوض می‌کند. پیدایش و افول هر مد معمولاً یک دوره چند مرحله‌ای شامل پیدایش، معرفی و تبلیغ، تولید انبوه و تقاضای مد جدید را طی می‌کند.

مد چیست؟

مد واژه‌ای فرانسوی به معنی سلیقه، اسلوب باب روز و... است. در اصطلاح به روش و طریقه‌ای موقتی گفته می‌شود که براساس ذوق و سلیقه افراد جامعه شکل می‌گیرد. در جامعه‌شناسی آن را رفتار جمعی نوظهوری که به اندازه رسمی تثبیت نشده است، دانسته‌اند.

بنابراین مد به تغییر سلیقه ناگهانی و مکرر همه یا برخی از افراد جامعه اطلاق می‌شود که با گرایش به رفتاری خاص، یا مصرف کالایی بخصوص و یا در پیش گرفتن سبکی ویژه در زندگی می‌انجامد.

گفتیم مدگرایی پدیده‌ای است که کم و بیش در میان بسیاری از افراد جامعه به شکل‌های گوناگون وجود دارد اما جوانان بیش از دیگران به آن توجه دارند. استقلال جویی، تنوع‌خواهی، هیجان‌طلبی، میل به نقد گذشته و نوگرایی در جوانان باعث می‌شود که آنها به شکستن قالب‌های موجود، فاصله گرفتن از هنجارهای پیشین و رسیدن به هویتی متمایز بودن به آن روی علاقه نشان دهند. این علاقه غالباً وقتی نمود بیرونی پیدا می‌کند، یعنی در رفتار آنان منعکس می‌شود، به صورت مدگرایی ظاهر می‌شود. به هر حال مد یعنی تازگی و تمایز و جوان برای متمایز بودن به آن روی می‌آورد؛ به‌خصوص که امروزه جوانان با گسترش وسایل ارتباط جمعی و فناوری‌های جدید رایانه‌ای، ارتباط گسترده و ویژه‌ای با





جوان با رفتن به سمت مد، می‌کوشد هویت تازه‌ای برای خودش دست و پا کند. پس پدیده‌ی مهمی چون مدگرایی را نباید سطحی نگاه کرد. مد یکی از حاضر و آماده‌ترین ابزارهایی است که بعضی‌ها به کمک آن می‌توانند پیام‌های بصری گویایی درباره‌ی هویت خودشان صادر کنند.

مد امکان ساختن هویت‌های شخصی شده را در میان ازدحام شهرها فراهم می‌آورد. در شهری بزرگ مثل تهران، مد یکی از داشته‌های اصلی برخی از افراد است که با استفاده از آن می‌خواهند خود را به همه نشان بدهند و ابراز وجود کنند. اگرچه ابراز وجود یک نیاز طبیعی و بسیار بارز است اما این افراد به دلیل ضعف‌های شخصیتی که دارند، متأسفانه می‌خواهند این نیاز را تنها از طریق خودآرایی افراطی و مدگرایی به شکل غربی تأمین کنند. می‌بینید که گرایش به مد و مدگرایی از انگیزه‌های مختلفی برخوردار است.

این بحث ادامه دارد.

و نیازهای چندی در ارتباط است. علاوه بر تنوع‌طلبی و نوگرایی، چشم و هم‌چشمی و ضرورت‌های ناشی از دوستی‌ها و رفاقت‌ها نیز از دیگر عوامل پیروی از مد در میان جوانان است. نگرانی و ترس از مجازات، حتی به شکل غیررسمی آن از سوی دوستان، تحقیر و تمسخر و طعنه‌زدن‌های اطرافیان، و بیم از واکنش منفی آنان هم باعث می‌شود که برخی جوانان به اجبار و علی‌رغم علاقه و خواست درونی خویش، از مدهایی پیروی کنند. در این میان نیز هستند افرادی که با مدگرایی و تغییر نوبه‌نوی لباس و آرایش، درصدد جلب توجه دیگران برمی‌آیند. اما باید دانست، آراستگی ظاهر و باطن دو روی سکه‌اند. معمولاً افرادی که از غنا و زیبایی درون برخوردارند، کمتر در قید و بند خط و خال‌اند و اغلب «کسانی که غنای درونی ندارند، برده‌ی پیرامون خویش هستند.» مد در انواع شکل‌هایش، لباس، آرایش و غیره، به جوان به ظاهر فرصت انتخاب می‌دهد و

جوامع و فرهنگ‌های دیگر پیدا کرده‌اند. پس مدگرایی می‌تواند ریشه در تغییر داشته باشد. گرایش به مد نیز نمونه‌ای از تغییرپذیری و تنوع‌طلبی آدم‌هاست. بله، تغییر در بینش، سلیقه و رفتار، ویژگی طبیعی انسان‌هاست. انسان به صورت طبیعی به مرور از بسیاری از چیزهایی که دارد خسته و دل‌زده می‌شود و به پدیده‌های تازه میل پیدا می‌کند. همین زمینه گرایش به مد خواهد شد. البته مشکل در صورتی بروز خواهد کرد که این تغییرپذیری به شکل افراطی انجام گیرد. به طور مثال پاسخ به غریزه گرسنگی، ضامن بقای انسان است. اما اگر افسار گسیخته باشد، به شکمبارگی و چاقی تاحد نابودی منجر خواهد شد.

گرایش به مد

غیر از عوامل تاریخی و اجتماعی، مدگرایی به‌خصوص در جوانان از یک سلسله اصول روان‌شناختی نیز پیروی می‌کند و با انگیزه‌ها

این شماره:

رفع سوراخ
درهای چوبی

وقتی که درهای چوبی سوراخ می‌شوند

۱ همان‌طور که می‌بینید این در چوبی (احتمالاً بر اثر یک لگد یا ضربه مشابه!) سوراخ شده است.

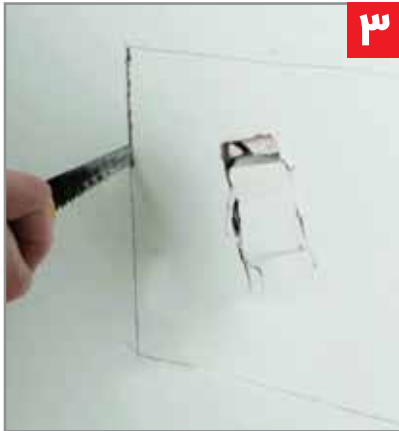


درهای چوبی یا دیوارهای پیش‌ساخته گاهی ممکن است موقع جابه‌جایی وسایل منزل و یا به هر دلیل دیگری آسیب ببینند. غالباً این آسیب‌ها در حدی نیستند که به تعمیرکار نیاز باشد و لازم است خودمان آستین‌ها را بالا بزنیم.

وسایل مورد نیاز

اره یکطرفه، مداد، پیچ، پیچ‌گوشتی، یک تکه چوب یا گچ از جنس محل سوراخ‌شده، دو تکه چوب زیرکار، چسب چوب، سمباده، رنگ، بتونه.

۳



یک تکه چوب مربع هم‌جنس چوب در را بزرگ‌تر از سوراخ می‌بریم و روی سوراخ می‌گذاریم و دور آن را با مداد خط می‌کشیم.

۲



ابتدا یک سوراخ در کنج مربع می‌زنیم و سپس از روی خط‌هایی که کشیده‌ایم، مربع را با استفاده از اره یکطرفه درمی‌آوریم.

۵



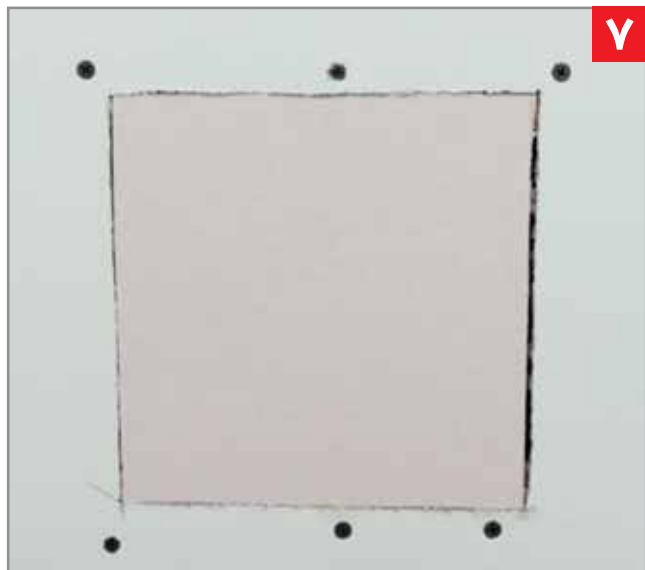
۴



دو نوار چوب (زوار) به عرض ۴ و به طول ۱۵ سانتی‌متر می‌بریم و از زیر به داخل سوراخ می‌بریم.



↑ حالا پشت تخته را چسب چوب می‌زنیم و روی زوارها می‌گذاریم.



→ به وسیله چهار پیچ، تکه در را در جای خود محکم به زوارها پیچ می‌کنیم.



↑ برای تمیزتر شدن کار می‌توانیم از چسب مشبک استفاده کنیم و در صورت در اختیار نداشتن چسب، روی شکاف‌ها و سربیج‌ها را با بتونه می‌پوشانیم.



↑ حالا وقت آنست که بتونه را با کاردک صاف کنیم، پس از خشک شدن سمباده بزنیم و روی آن را رنگ کنیم.



وقتی لباس‌ها تنگ می‌شوند

درمان بیماری‌شان از دست‌رفته باشد. نکته سوم این است که باید ببینیم ریشه این اضافه وزن کجاست و چه‌طور می‌توان آن را کنترل کرد؟

مقصر کیست؟

نمی‌توانیم از زیربار مسئولیت شانه خالی کنیم و بگوییم علت اصلی اضافه وزن، ما نیستیم. این گفته درستی نیست، اما علاوه بر خود ما، عوامل دیگری نیز زمینه‌ساز بروز افزایش وزن هستند. با شناسایی آنها باید برای کنترل وزن آستین‌ها را بالا بزنیم.

۱. ژنتیک: یک سلسله از عوامل مؤثر در بروز اضافه وزن، عوامل ارثی یا همان ژنتیکی هستند. همان‌طور که رنگ چشم ما هم‌رنگ چشم مادر یا قد ما مانند قد اعضای خانواده پدرمان کوتاه یا بلند است و یا موهای صاف یا فرفری مانند پدر یا مادرمان داریم، «ژن اضافه وزن» را نیز ممکن است از پدر یا مادرمان به ارث برده باشیم. به این ترتیب، بیش از هم‌سالانمان که این ژن را ندارند، در معرض اضافه وزن قرار داریم.

۲. تغییرات هورمونی: حتماً می‌دانید که در زمان بلوغ، هورمون‌های خاصی در بدن ترشح می‌شوند. اگرچه نوع هورمون‌هایی که در بدن دختران و پسران ترشح می‌شود، متفاوت

اتفاق خیلی ناخوشایندی است که حالا، درست زمانی که می‌خواهیم خوش اندام‌تر و زیباتر از هر زمان دیگری جلوه کنیم، دلمان نخواهد حتی خودمان را توی آینه نگاه کنیم. لباس‌هایمان دیگر اندازه‌مان نیست و باید به فکر لباس نو باشیم. وقتی هم برای خریدن لباس تازه می‌رویم، باید دائم به فروشنده بگوییم: «یک سایز بزرگ‌تر هم دارید؟» و وقتی با جواب منفی فروشنده مواجه شویم؛ غمگین‌تر از قبل به خانه برگردیم. افزایش وزن و چاقی می‌تواند یکی از عوارض دوران بلوغ باشد. اما اگر بخواهیم می‌توانیم این مشکل را کنترل کنیم و به وزن ایده‌آل برسیم. ببینیم دلیل بروز چاقی و راهکارهای کنترل آن چیست؟

جهان به مشکل اضافه وزن دوره بلوغ دچار هستند. این عدد و رقم‌ها نشان می‌دهند که کشورهای جهان با افزایش ۵۴ درصد چاقی کودکان و ۳۹ درصد چاقی نوجوانان روبه‌رو هستند. بنابراین مشکل چاقی مخصوص ما نیست که درباره آن دچار اضطراب شویم. هم‌سالان ما نیز به این مشکل دچار هستند. پس می‌توان برای رفع آن چاره‌اندیشی کرد. نکته دوم این است که اگر برای کاهش وزن تلاش نکنیم، به بزرگ‌سالان بیماری تبدیل خواهیم شد که ممکن است زمان برای

نکته اول این است که باید توجه داشته باشیم، «افزایش وزن» که گاهی به صورت چاقی مفرط هم دیده می‌شود، تنها مختص ما نیست. بسیاری از هم‌کلاسی‌ها، هم‌شهری‌ها و حتی هم‌سالان ما در کشورهای دیگر هم در دوران بلوغ دچار این مشکل می‌شوند. آمارها نشان می‌دهند، یکی از شایع‌ترین مشکلات نوجوانان بسیاری از کشورهای جهان، حتی کشورهای پیشرفته، «اضافه وزن دوران بلوغ» است. در حال حاضر، ۲۷ درصد کودکان و ۲۱ درصد نوجوانان سراسر

هشدارها

بزرگسالان چاق

پیش‌بینی می‌شود اگر روند افزایش وزن در جوانان و نوجوانان به همین ترتیب ادامه پیدا کند، طی چند سال آینده، ۷۰ درصد بزرگسالان از چاقی رنج می‌برند.

بیماری‌ها

یکی از زمینه‌های ابتلا به بیماری‌هایی مانند دیابت نوع دوم (اکتسابی)، فشار خون بالا، چربی خون بالا و... اضافه وزن است.

رژیم‌های سالم

به هیچ عنوان نباید با نخوردن غذا یا رعایت رژیم‌های غذایی نامناسب، وزن خود را کاهش دهیم. این‌طور کاهش وزن، عوارض بی‌شماری به دنبال دارد.



است، اما «افزایش ترشح این هورمون‌ها» در هر دو جنس دیده می‌شود. یکی دیگر از مجرمان افزایش وزن و البته در مواردی کاهش وزن در دوره بلوغ، افزایش ترشح همین هورمون‌هاست.

۳. شیوه زندگی: اگر از کودکی به خوردن غذاهای چرب، شیرین و شور و در یک کلام «پرکالری» عادت داشته‌ایم و همین روند تغذیه را در دوره بلوغ نیز ادامه دهیم، چاق می‌شویم.

۴. بی‌حرکی و کم‌حرکی: این مشکل بیش از هر گروه دیگری، گریبان‌آنها را می‌گیرد که یا به قول معروف «خوره درس» هستند و یا «در عوالم خودشان» زندگی می‌کنند. گروه اول به قدری یک‌بعدی هستند و به درس فکر می‌کنند که از جایشان تکان نمی‌خورند. گروه دوم هم که کلاً از جمع و دوستان بریده‌اند، دائم یک‌جا می‌نشینند و در خیالاتشان غرق می‌شوند. این دو گروه به دلیل «تحرک بدنی پایینی» که دارند، بیش از دیگران در معرض افزایش وزن قرار دارند. می‌توان هم درس‌خوان بود و هم ورزشکار، هم ساکت و آرام بود و هم در جمع‌های تفریحی-ورزشی شرکت کرد. این طوری به آدم چند بعدی و موفقی تبدیل خواهیم شد.

۵. برخی عوامل محیطی - اجتماعی: اعتمادبه‌نفس پایین، اضطراب و افسردگی، و برخی ناموفقیت‌ها یا شکست‌های تحصیلی می‌توانند زمینه‌ساز پرخوری و افزایش وزن باشند.

راهکار درمانی

اولین کسی که می‌تواند به کاهش و کنترل وزن ما کمک کند، خودِ خود ما هستیم! بنابراین اینجا همان جایی است که باید آستین‌ها را بالا زد.

۱. سنجش «شاخص توده»

بدنی: نمی‌دانم این شاخص

را می‌شناسید یا نه. با دانستن

این نکته که «شاخص توده بدنی»

یا «BMI» ما چند است، می‌توانیم

برای کاهش وزن اقدام کنیم. برای این

غذایی تهیه کنیم. این جدول را به اتاقمان بزنیم و براساس غذا و تنقلاتی که در روز می‌خوریم، میزان کالری دریافتی خود را کنترل کنیم. اگر دچار اضافه وزن هستیم، باید روزانه کمی کمتر از مقدار کالری گفته شده، دریافت کنیم تا به وزن ایده‌آل برسیم.

۳. ورزش، کلید لاغری: یکی از دلایلی که افراد پرتحرک کمتر دچار اضافه وزن می‌شوند، این است که کالری‌های دریافتی را اصطلاحاً می‌سوزانند. درست به عکس، در افراد کم یا بی‌تحرک، کالری‌های دریافتی دائماً در بدن ذخیره و باعث چاقی می‌شوند.

بنابراین باید به هر شکل ممکن، تحرک بدنی را افزایش داد. برای این کار از ساده‌ترین راه می‌توان شروع کرد؛ یعنی پیاده‌روی از منزل تا مدرسه و برعکس. اگر هم امکان ثبت‌نام در کلاس ورزشی مورد علاقه‌تان را دارید که چه بهتر. بنابراین تحرک بدنی را فراموش نکنیم.

۴. مراجعه به متخصص: گاهی با وجود همه راه کارهای ارائه شده، باز هم نمی‌توانیم وزن کم کنیم. این‌جاست که باید حتماً از متخصص تغذیه یا پزشک برای کاهش و کنترل وزن کمک

بگیریم

کار کافی است اندازه‌دهمان را به متر به توان دو برسانیم و سپس وزنمان را به کیلوگرم بر عدد به‌دست آمده تقسیم کنیم.

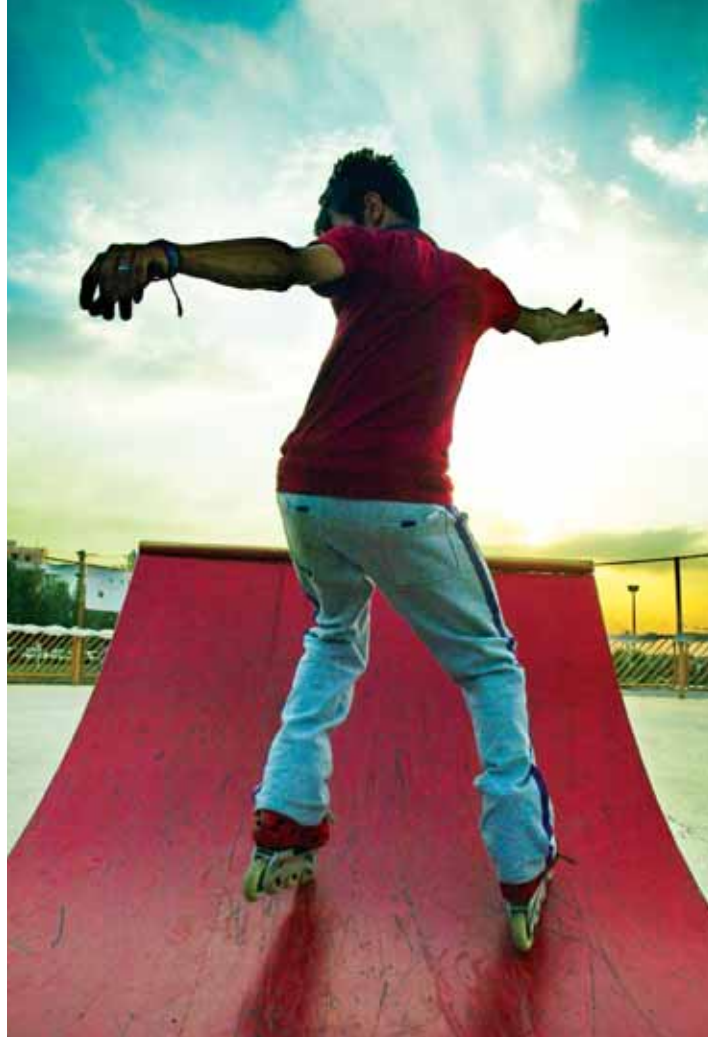
اگر BMI ما بین ۲۰ تا ۲۵ بود، یعنی این‌که وزنمان متناسب است. اگر بین ۲۵ تا ۳۰ بود، یعنی اینکه دچار اضافه وزن هستیم و اگر عدد بیش از ۳۰ بود، یعنی اینکه مشکل چاقی داریم. عدد بالاتر از ۴۰ یا حدود ۴۰، نشان‌دهنده آن است که به چاقی مفرط دچار هستیم. با آگاهی از وضعیت بدنی‌مان، حالا قدم‌های بعدی را به درستی برمی‌داریم.

۲. کنترل کالری: واحد اندازه‌گیری میزان انرژی هر ماده غذایی «کالری» است. هر قدر میزان «انرژی دریافتی» با میزان «انرژی مصرفی» هم‌خوانی بیشتری داشته باشد، بدن ما در شرایط ایده‌آل تری خواهد بود. برای این‌که کالری دریافتی را کنترل کنیم، کافی است میزان نیاز روزانه خود را به انرژی بدانیم. آقا پسرها به روزانه ۲۰۰۰ تا ۲۲۰۰ کیلو کالری انرژی نیاز دارند. در دختر خانم‌ها این مقدار برابر ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ کیلو کالری است. می‌توانیم با یک جست‌وجو

در اینترنت، جدولی از

کالری مواد





کفش‌های چرخ‌دار آشنایی با ورزش اسکیت

نحوه بازی
رقابت‌های اسکیت سرعت در فضای باز (پیست و جاده) و سالن برگزار می‌شوند. مسافت‌های مسابقه اسکیت سرعت حداقل ۲۰۰ متر و حداکثر ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر است. مسابقات نمایشی نیز «گرسو» نام دارند که اسکیت باز در محیطی مشخص و پر از دست‌اندازهای مصنوعی و دست‌ساز، حرکات نمایشی انجام می‌دهد. این رقابت‌ها به سه بخش «اسکیت خیابانی»، اسکیت پارک، و «ورت» تقسیم می‌شوند. اسکیت خیابانی بیشتر مخصوص کسانی است که برای تفریح به اسکیت می‌پردازند. محل این اسکیت جاهایی است که نرده‌ها و پله‌های فراوانی دارند. رقابت «ورت» در محیطی به شکل «U» انجام می‌شود و هر ورزشکار دو

«اسکیت» ورزشی است که در آن شخص تلاش می‌کند با استفاده از کفش‌های چرخ‌دار یا تخته‌های مخصوصی که زیر آن‌ها چرخ وجود دارد، تا حد امکان سرعت بگیرد و از سایر رقبا پیش بیفتد. یا این‌که از روی موانع گوناگون بگذرد و حرکات نمایشی زیبا انجام دهد. این رشته توسط ورزشکارانی شکل گرفت که می‌خواستند ورزش مورد علاقه خود را در فصل‌های متفاوت سال انجام دهند. مثلاً در قرن نوزدهم اولین اسکیت‌ها توسط بازیکنان «پاتیناژ» (حرکات نمایشی روی یخ) ساخته شد، زیرا آن‌ها نمی‌توانستند در فصل‌های گرم به تمرین پاتیناژ بپردازند. اسکیت مورد نیز در اواسط قرن بیستم توسط موج سواران کالیفرنایی ساخته شد تا بتوانند حرکات نمایشی را روی آسفالت خیابان‌ها نیز انجام دهند. ■



۱۷۶۳

ژوزف مرلین، بلژیکی که زمستان‌ها به پاتیناژ می‌پرداخت، کفشی چرخ‌دار اختراع کرد تا در تابستان نیز به ورزش محبوب خود بپردازد. مرلین با کفش‌های خود به یک میهمانی رفت و به علت نداشتن تسلط بر کفش چرخ‌دار خود، به آینده‌ای گران قیمت برخورد و آن را خرد کرد!

گاه‌شمار

۲۰

اسکیت در ایران

اولین بار در سال ۱۳۷۳ بود که انجمنی به نام «انجمن اسکیت» زیر نظر فدراسیون ورزش‌های همگانی شکل گرفت. ایران در مهر ماه ۱۳۸۰ در نهمین دوره بازی‌های آسیایی در تایوان شرکت کرد. در آن زمان کمبود اطلاعات در مورد مکان برگزاری مسابقات، نحوه انجام رقابت‌ها و... سبب شد که تیم کشورمان به موفقیتی دست نیابد. اما این سفر تجربیات فراوانی در اختیار اسکیت‌بازان ایران قرار داد. شناخت از این رشته بیشتر شد و با گسترش بیشتر اسکیت در ایران، فدراسیون اسکیت در تابستان ۱۳۸۴ شکل گرفت و **جمشید وزیری** به عنوان رییس این فدراسیون برگزیده شد. ایران با نام مخفف «عضو ۹۳» در «فدراسیون جهانی اسکیت» شناخته می‌شود که این یعنی ایران بین ۲۰۰ عضو فدراسیون جهانی اسکیت، نود و سومین کشوری بود که به عضویت آن درآمد. در حال حاضر مسابقات متفاوتی در اسکیت سرعت، اسکیت نمایشی، اگرسو و... در کشور ما برگزار می‌شوند و ورزشکاران کشورمان عناوینی چون قهرمانی ماراتن آسیا، عنوان چهارم اگرسو و مقام دوم اسکیت نمایشی قاره کهن را به خود اختصاص داده‌اند.

باتشکر از باشگاه اسکیت شتاب (بوستان الهام)

انوع اسکیت

اگر تیغه و چرخ‌ها به صورت خطی زیر کفش قرار بگیرند، به این نوع اسکیت «این لاین» گفته می‌شود. اما اگر چرخ‌ها به شکلی قرار گیرند که از اتصال آن‌ها به هم یک مستطیل شکل بگیرد، آن را «کوآد» می‌نامند.

محل بازی اسکیت

در مسابقاتی که در سالن برگزار می‌شوند، عموماً مسافت‌های کوتاهی طی می‌شوند؛ مثل ۲۰۰ متر. در پیست‌های فضای باز رقابت‌ها تنوع بیشتری دارند؛ هم از حیث مسیر و هم از نظر شکل مسابقه (مثلاً رقابت امدادی نیز در فضای باز انجام می‌شود). رقابت‌های طولانی‌تر مخصوص جاده هستند. مسابقه اسکیت پارک (ترکیب اسکیت خیابانی و ورت) در مکانی برگزار می‌شود که مانع‌های متفاوتی از چوب، استیل و سیمان در آن ساخته شده‌اند. تنوع ساخت موانع بسیار زیاد است و جعبه‌های هر می شکل، پروفایل، و ترکیب جعبه و لوله در این زمین‌ها فراوان یافت می‌شوند. **پرش آزاد:** رسیدن به بیشترین ارتفاع به هر روش دل‌خواه که اسکیت‌باز بتواند از آن استفاده کند.

بالا ترین پرش: رسیدن به حداکثر ارتفاع با کمترین دورخیز و به شکل جفت پا. **داون هیل:** پایین آمدن از سراسیمه‌ای به شکل مارپیچ به کمک اسکیت‌های مخصوصی که پنج چرخ دارند. **اسلاوم سرعت:** عبور از دو مانع که در فاصله ۸۰ سانتی‌متری از یکدیگر قرار دارند، با بیشترین سرعت و در کمترین زمان ممکن. **نیم لوله:** محل برگزاری مسابقات اسکیت ورت.

دقیقه فرصت نمایش دارد. مسابقه اسکیت پارک نیز ترکیبی از دو رقابت گفته شده است و مانع‌ها به شکل‌های متفاوتی چون دیوار، لوله، فضای خالی، پله و... ساخته می‌شوند. نحوه مسابقات اسکیت بورد نیز به همین شکل است. با این تفاوت که در اسکیت بورد تخته به کفش متصل نیست و تنها مهارت ورزشکار هنگام پرش و کمک گرفتن از دست، موجب اتصال کفش و تخته صاف می‌شود.

ابزارها و وسایل اسکیت

پیراهن، شلوار، وسایل ایمنی و کفش مخصوص اسکیت، تجهیزات این ورزش هستند. در مسابقات اسکیت سرعت، ورزشکار می‌تواند به دل‌خواه از شلوار یا شلوارک استفاده کند. آن‌چه اهمیت دارد، کاستن اصطکاک هواست و ورزشکار باید لباس‌های چسبان بپوشد تا اصطکاک هوا کاهش یابد. اما در حرکات نمایشی و مسابقه اگرسو، اسکیت‌بازها از لباس‌های گشاد استفاده می‌کنند تا راحت‌تر به فعالیت بپردازند. ورزشکاران موظف‌اند کلاه ایمنی و زانوبند نیز داشته باشند.

کفش اسکیت

کفش اسکیت از سه قسمت تشکیل می‌شود: **بوت:** محلی که پا درون آن قرار می‌گیرد. **تیغه:** قسمت تیغه‌ای که بوت را به چرخ‌ها متصل می‌کند. **چرخ‌ها:** که سبب حرکت اسکیت می‌شوند. در مسابقات اگرسو کفش‌ها کوچک‌تر و سنگین‌تر از سایر کفش‌ها هستند. سنگینی سبب می‌شود که اسکیت باز کنترل بیشتری روی اسکیت داشته باشد و به دل‌خواه سرعت خود را کم و زیاد کند.

آیا می‌دانید؟

رشته‌هایی چون اگرسو و اسکیت بورد در شمار «ورزش‌های هیجانی» قرار می‌گیرند. از دیگر ورزش‌های این رشته می‌توان به سنگ‌نوردی و دوچرخه‌سواری BMX اشاره کرد.

۱۹۷۶

ساخت نخستین پیست اسکیت در فلوریدا.

دهه ۱۹۵۰

اختراع اسکیت برد در کالیفرنیا.

دهه ۱۸۶۰

در «مینه سوتا» (آمریکا) گروهی از بازیکنان هاکی روی یخ از کفش‌های چرخ‌دار اسکیت استفاده کردند تا بجز پیست یخی زمین هاکی، در نقاط دیگر نیز امکان تمرین داشته باشند.

۱۸۴۹

نخستین نمایش موفقیت‌آمیز کفش‌های اسکیت به اجرا درآمد. لویی لگراتر فرانسوی در اپرای «پروفل» با استفاده از کفش‌های اسکیت خود، نمایش اسکیت روی یخ را شبیه‌سازی کرد.





ایستگاه شعر

ای ناظم مهربان خطکش در دست
ای زیر نظر گرفته ما را در بست
گفتی که دوباره نمره کم خواهی کرد
از صفر مگر نمره کمتر هم هست؟

م.ف

سیمان بخورد آب شود محکم‌تر
این نکته ساده را تو هم می‌دانی
هفتاد و دو درصد بدن از آب است
ای کاش که عزممان شود سیمانی

خاطرات دانش‌آموزی چوپان دروغگو

شنبه: امروز روز اول ورود من به دبیرستان بود. تمام دبیرستان را به‌خاطر من چراغانی کرده بودند. جلوی در مدرسه عده‌ای برای استقبال از من با حلقه‌ها و دسته‌های گل ایستاده بودند. جمعیت یکصدا اسم مرا فریاد می‌زدند. همه از اینکه من در دبیرستان قبول شده بودم در پوست خود نمی‌گنجیدند و یکی‌یکی پوست خود را پاره می‌کردند و دورم مثل پروانه می‌چرخیدند. **یکشنبه:** امروز دبیرهای درس‌های گوناگون تک‌تک سراغ من آمدند و از من خواستند برنامه خودم را برای حضور در کلاس به آنها اعلام کنم تا آنها با من هماهنگ شوند. در ضمن از من خواستند نمره‌هایی را که دوست دارم در پایان نیم‌سال توی کارنامه‌ام باشند، اعلام کنم. **دوشنبه:** رییس مدرسه مرا به دفتر خود دعوت کردند و رسماً از طرف نظام آموزشی عذرخواهی کردند که نمره‌ای بالاتر از نمره ۲۰ وجود ندارد، که به من تعلق گیرد. ایشان این قضیه را بزرگ‌ترین ضعف نظام آموزشی کشور دانستند و درخواست کردند پیشنهادات و انتقادات خود را برای پربار شدن نظام آموزشی اعلام کنم. **سه‌شنبه:** معاون مدرسه برای تنظیم برنامه‌های تعلیمی و تربیتی و تأیید برنامه‌های فرهنگی مدرسه از من دعوت کرد در جلسه‌ای به این مناسبت شرکت کنم. در پایان جلسه هم از من خواست به اتفاق در مدرسه قدم بزنیم تا من کلاس مورد علاقه‌ام را انتخاب کنم.

چهارشنبه: تمام هم‌کلاسی‌هایم به من پیشنهاد دوستی دادند، ولی من پیشنهاد همه‌شان را رد کردم. چون باید ادامه تحصیل بدهم و فرصت دوست شدن با این همه آدم را ندارم.

پنجشنبه: امروز وزیر آموزش و پرورش برای برنامه‌ریزی‌های کلی و جزئی مدارس از من به عنوان نماینده دانش‌آموزان مشاوره و راهنمایی خواست، ولی من به دلیل مشغله زیاد، درخواستش را رد کردم. هم‌چنین به من پیشنهاد داد به جای درس خواندن و وقت تلف کردن در مدرسه، دکترای افتخاری ایشان را بپذیرم، ولی من ترجیح دادم با تلاش خودم مدرک بگیرم، تا فردا حرف و حدیثی در مورد مدرکم نباشد. **جمعه:** امروز تعطیل بود و از صبح تا شب در استخر، سونا و زمین‌های ورزشی مجهز مدرسه به تفریح و ورزش پرداختم.

سنجاق قفلی

طالع بینی مهر

سمیرا بابایی

فروردین

وا حیرت! در طالع‌تان می‌بینم که یک بسته پیدا می‌کنید که تمام سؤالات امتحانی پایان سال تحصیلی‌تان در آن است. وا مصیبت! البته مثل اینکه سؤالات مربوط به امتحان سال گذشته است! خب، اشکالی ندارد...

اردیبهشت

صور فلکی و طالع‌تان با طالع هری پاتر قاطبی شده و ممکن است همین روزها مجبور شوید به جنگ لرد ولدمورت بروید و هری پاتر به جای شما برود تو صف نان سنگک و بازی کردن در گیم‌نت محل!

خرداد

توانایی نه گفتن را در خودتان تقویت کنید... نه... الان را نگفتم که! آخه کدام آدم عاقلی به پیشنهاد مجید مجیدی برای بازی در فیلم جدیدش، نه می‌گوید؟!

تیر

شما همواره بین عقل و احساسات سرگردان هستید و نمی‌دانید برای تصمیم‌هایتان باید به ندای قلب گوش دهید یا صدای مغز. پس بصل‌النخاعتان را به میانجیگری انتخاب کنید و یک نشست ۱+۳ (قلب + مغز + بصل‌النخاع + شما) تشکیل دهید و یک‌بار برای همیشه به نتیجه‌ای قطعی برسید!

مرداد

هفته آینده معلم‌هایتان از شما درس نمی‌پرسند، بپخشید! یک دقیقه اجازه بدهید... نخیر مثل اینکه درس می‌پرسند، پس خودتان را آماده کنید... نه نمی‌پرسند! ... شرمند! راستش سایه یک سیاره روی فعل جمله طالع‌تان افتاده و حالا من نمی‌دانم این فعل لاگردار: «می‌پرسند» است یا «می‌پرسند»! به هر حال شما هر دو حالت را در نظر بگیرید.

شهریور

اوضاع افلاکی و اقماری شما شهریوری‌ها حسابی شیر تو شیر است. البته نگران نباشید، الان با این ارزشی که یک بطری شیر دارد، شیر تو شیری یعنی اینکه نانتان حسابی در روغن است!

مهر

در طالع‌تان یک سفر می‌بینم... ای بابا! چرا دارید چمدان می‌بندید؟ سفر زیاد دور و درازی نیست و نیازی به چمدان ندارید... سفر شما از پشت نیمکت‌تان در مدرسه شروع می‌شود و با رسیدن به دفتر آقای ناظم به پایان می‌رسد!

آبان

از زیادی تکالیفتان دلخورید، اما بروید خدا را شکر کنید که سلامتی دارید. بنده در حال حاضر از چنان دندان‌دردی رنج می‌برم که حاضرم تمام مشق‌های متولدین این ماه را به تنهایی بنویسم، اما از شر این درد خلاص شوم!

آذر

در فکرید که با چندر گاز درآمد، چه‌طور پول آب، برق، تلفن و هزینه‌های لباس و مدرسه غیرانتفاعی بچه‌ها را بدهید! بپخشید طالع شما با پدرتان که متولد همین ماه است، برای چند ثانیه طالع رو طالع شد! پس قدر نوجوانی‌تان را بدانید و بروید خوش بگذرانید و برای چهار خط درس حفظ کردن احساس نکنید در حال جابه‌جایی کوه‌های زاگرس هستید!

دی

عجول بودن در زندگی لطمه‌های جبران‌ناپذیری به شما زده و باعث شده، فرصت‌های زیادی را از دست بدهید. از همین الان باید تمرین کنید تا صبرتان بالا برود. پس لطفا تا شماره بعدی مجله صبر کنید، چون طالع شما برای بالا رفتن ظرفیت صبوری‌تان، با یک ماه تأخیر چاپ می‌شود!

بهمن

مدتی است که در زنگ تفریح، هم‌کلاسی‌هایتان را شبیه «دویل برگر» و «سوسیس بندری» می‌بینید. خرج کردن پول توجیبی یک هفته در یک روز این عواقب را هم دارد. در مجموع به جای مشورت کردن با یک طالع‌بین، به مشاوره با یک کارشناس اقتصاد نیاز دارید!

اسفند

مدتی است قصد دارید از پدر و مادرتان بخواهید وسیله‌ای را برایتان بخرند. پس با توجه به قیمتش، باید قدم‌به‌قدم خودتان را یک فرزند خوب و منظم نشان دهید. در کارها طوری کمکشان کنید که شوکه نشوند و از ماجرا بویی نبرند. می‌دانم که منظم بودن طاقت‌فرساست، اما برای رسیدن به هدف‌تان باید صبور باشید؛ درست مثل متولدین دی‌ماه!

نقش پدر در خانواده

پدر مثل هر روز خسته به خانه آمد. مادر مثل همیشه گفت: «درست است که بیرون از منزل بسیار زحمت می‌کشی، اما نباید نقش خودت را در خانه و در قبال خانواده و فرزندان فراموش کنی.» پدر مثل هر روز لیخنه تلخی زد. بلند شد و به آشپزخانه رفت، پیش‌بند را بست و ظرف‌ها را شست.

م. سر به هوا

کار یکلماتور

گاوم و آ و...
اما زبان مادری من
حرف ندارد!

● اسلحه مهربان
تمام عمرش
با قلق‌گیری سپری می‌شود.

● در آینه شکسته
تصویرم منفجر می‌شود.

● گاوها
در صف کشتارگاه هم
یکدیگر را هل می‌دهند.

● تاریکی
به سفیدی و سیاهی چشم
به یک چشم نگاه می‌کند.

● زبان مادری گوسفند
دو حرف دارد: ب و ع!



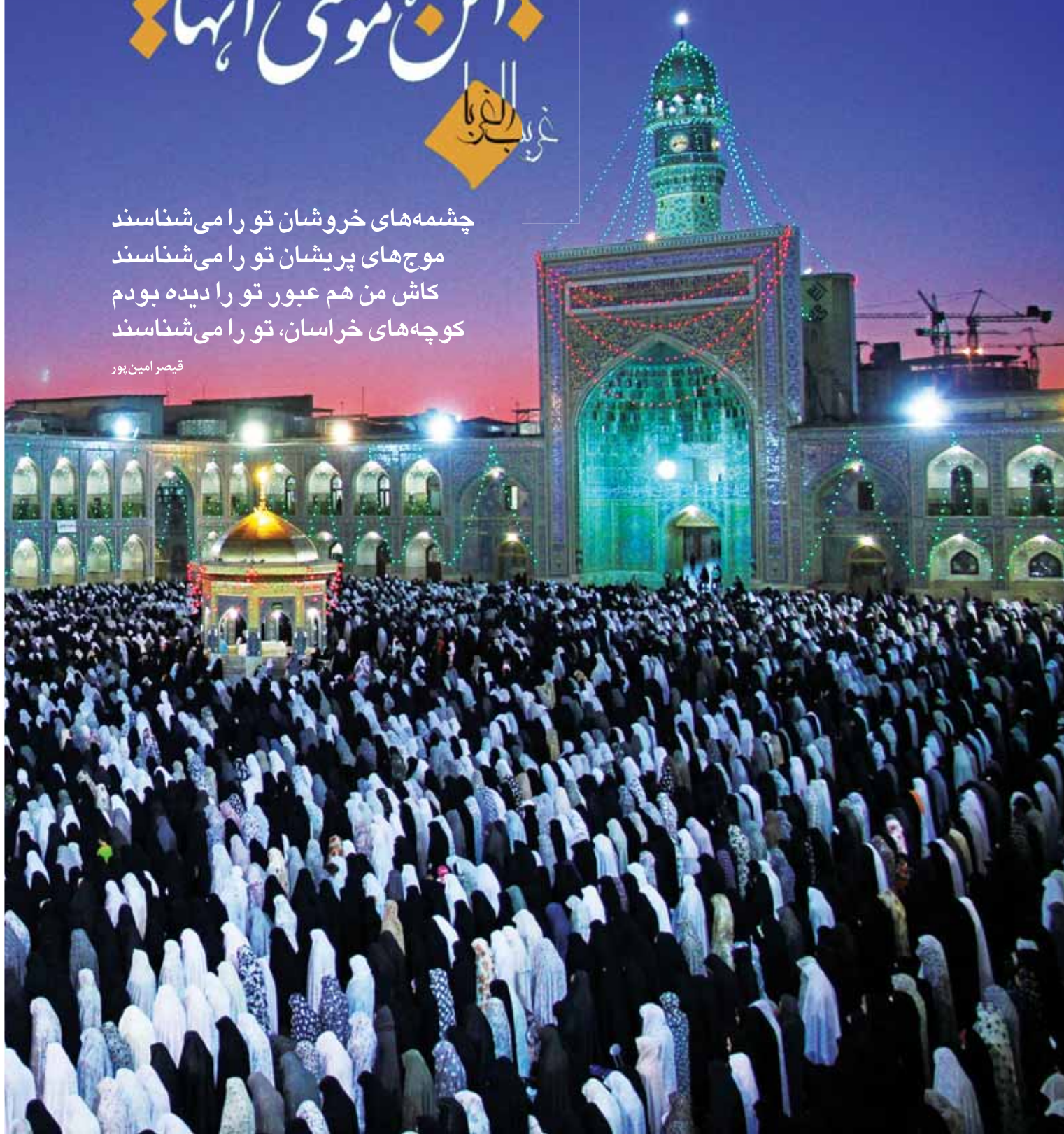
شمس الشموس

ماه عسل الرضا ارسن موسی ایتنا

غریب الفبا

چشمه‌های خروشان تو را می‌شناسند
موج‌های پریشان تو را می‌شناسند
کاش من هم عبور تو را دیده بودم
کوچه‌های خراسان، تو را می‌شناسند

قیصر امین پور





اقلیم هفت رنگ

محیط طبیعی غنی سرزمین ما پر از تضاد است. در سرزمین ما، دشت‌های سرسبز و حاصل خیز در کنار بیابان‌های خشک و کم‌باران، کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده در مجاورت سرزمین‌های پست ساحلی، و مناطق نیمه گرمسیری هم مرز با کوهستان‌های سرد هستند. گیاهان و جانوران هر زیستگاه برای زیستن در آن محیط سازگاری پیدا کرده‌اند. ایرانیان از قدیم از این محیط‌ها بهره‌برداری می‌کرده‌اند.



زیستگاه بیابانی

بیشتر مساحت کشورمان را بیابان تشکیل داده است. به علت کمبود بارندگی، تعداد و تنوع موجودات زنده در این زیستگاه نسبتاً اندک است. بیشتر گیاهان بیابانی برای مبارزه با کم آبی و کاهش تبخیر آب، برگ‌های کوچک و تیغ مانند دارند؛ مانند گیاه «خارشتر». «زاغ بور» یکی از معروف‌ترین پرندگان کویری ایران است. این پرنده می‌تواند در میان بوته‌های کویری به خوبی بدود. ایرانیان قدیم برای تأمین آب زیستگاه‌های خشک بیابانی، آبراهه‌هایی به نام «قنات» حفر می‌کردند و آب را از مناطق دوردست کوهستانی به مناطق مسکونی می‌رساندند.

زیستگاه کوهستانی

زیستگاه‌های کوهستانی آب و هوای سردتر و بارندگی بیشتری دارند. گیاهان مناطق کوهستانی برای مبارزه با سرما بیشتر علفی یا بوته‌ای‌اند. هنگام سرمای شدید، برخی از جانوران کوهستان‌ها، مانند «گوسفند وحشی»، به مناطق گرم‌تر مهاجرت می‌کنند. رنگ بعضی دیگر مانند «راسو» از قهوه‌ای به سفید تغییر می‌کند. صخره‌های کوهستانی زیستگاه برخی از مردمان مناطق کوهستانی کشورمان بوده‌اند. مردم این مناطق در غارهایی که اغلب با ابزارهای دستی در صخره‌های کوهستانی به وجود می‌آوردند، زندگی می‌کردند.

زیستگاه استپی

قسمت بزرگی از سرزمین ما را بوته‌زارهای کوتاه که «استپ» نامیده می‌شوند، پوشانده‌اند. گیاه «گون» که ماده «کتیرا» را از انواعی از آن استخراج می‌کنند، در استپ‌های کشورمان به فراوانی می‌روید. جانوران استپ مانند خرگوش و آهو می‌توانند سریع بدوند. در استپ‌های پهناور کشورمان دام‌داری و کشاورزی رواج دارد.



دریای عمان

تنب کوچک
تنب بزرگ
ایوموسی

زیستگاه‌ها در خطر

فعالیت‌های انسان همراه با رویدادهای طبیعی مانند کمبود باران یا سیل، زیستگاه‌های کشورمان را در معرض خطر نابودی قرار داده است. به همین علت مناطقی از زیستگاه‌های ایران تحت حفاظت «سازمان محیط زیست» قرار دارند. مناطق حفاظت‌شده را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

ذخیره‌گاه‌های زیست کره

این مناطق که به کمک سازمان‌های بین‌المللی مانند «یونسکو» تعیین و حفاظت می‌شوند، عبارت‌اند از: منطقه حفاظت‌شده آرسباران، منطقه حفاظت‌شده ارژن، منطقه حفاظت‌شده گنو، پارک ملی گلستان، پارک ملی کویر، منطقه حفاظت‌شده خُرا، پارک ملی دریاچه ارومیه، پناهگاه حیات وحش میانکاله، پارک ملی و پناهگاه حیات وحش توران، منطقه حفاظت‌شده دنا، پارک ملی و منطقه حفاظت‌شده تنگ صیاد.

مناطق چهارگانه

مناطق هشتتند که از سوی سازمان محیط زیست ایران تحت حفاظت قرار دارند. این چهار نوع منطقه عبارت‌اند از:

- پارک‌های ملی و چشم‌اندازهای طبیعی مهم؛
 - آثار طبیعی ملی شامل پدیده‌ها یا مجموعه‌های گیاهی جانوری کم‌نظیر؛
 - پناهگاه‌های حیات وحش؛
 - مناطق حفاظت‌شده.
- و همچنین برای ترمیم جمعیت جانوری
- مناطق شکار ممنوع: شکار جانوران وحشی در مناطقی از کشور که تعداد و تنوع جانوران وحشی در آنها رو به کاهش گذاشته است، به مدت چند سال ممنوع اعلام می‌شود.

زیستگاه خزری

زیستگاه خزری که در شمال کشورمان قرار گرفته، به علت بارندگی زیاد معمولاً سرسبز است. بیشتر زیستگاه خزری از جنگل پوشیده شده است و موجودات زنده بسیاری در آن زندگی می‌کنند. «سمور جنگلی»، «مرال» و «شوکا» از جانوران خاص این زیستگاه‌اند. کشت برنج، چای و مرکبات در زیستگاه خزری رواج دارد.

زیستگاه زاگرسی

زیستگاه زاگرسی از شمال غربی تا جنوب شرقی کشورمان و در امتداد رشته‌کوه زاگرس امتداد دارد. بیشتر این زیستگاه از درختان بلوط پوشیده شده که به صورت جنگل درآمده است. «سجابه ایرانی» یکی از جانورانی است که فقط در این زیستگاه زندگی و از میوه‌های بلوط تغذیه می‌کند. در ایران، نخستین آثار زندگی آدمیان غارنشین پیش از تاریخ در کوهستان‌های زاگرس یافت شده است.

زیستگاه بیشه‌زار خوزستانی

دشت‌های کم‌ارتفاع و گسترده گرم که رودخانه‌های پر آب از میان آن‌ها گذر می‌کنند. این زیستگاه، زیستگاه اصلی گوزن زرد ایرانی است. شیر ایرانی نیز روزگاری در این بیشه‌زارها زندگی می‌کرد.

زیستگاه بلوچی

زیستگاه بلوچی شامل سواحل دریای عمان و قسمتی از خلیج فارس است که هوای گرم دارد. جانوران این زیستگاه به علت شباهت و مجاورت با هندوستان، بیشتر شبیه جانوران هندوستان هستند. خُرا، آکاسیا، کنار و کهور از درختان این زیستگاه‌اند. جنگل‌های خُرا که در مناطق جزر و مدی دریا قرار دارند، اندام‌هایی شبیه ریه دارند و هنگام مد دریا با آنها تنفس می‌کنند. «تمساح پوزه کوتاه» فقط در این زیستگاه در بلوچستان زندگی می‌کند. بخش جنوبی بلوچستان ایران در این زیستگاه قرار دارد.

زیستگاه استپی	زیستگاه جنگلی خزر
زیستگاه بیابانی	زیستگاه جنگلی زاگرس
زیستگاه کوهستانی مرتفع	زیستگاه بیشه‌زار خوزستان
	زیستگاه بلوچی



تصدیق اجباری

چند روز پیش به من پیشنهاد کرده بود، واسه تقویت حافظه شربت ب کمپلکس بخورم! فکر گرفتن گواهی نامه را هم همین دایی خشایار انداخت توی کله مادرم و بعد هم توی کله سهیل که خود من هستم!



یادم نمی رود روزی را که یک ماه و ۱۳ روز مانده بود که ۱۸ سالم تمام شود. آن روز من، خسته و کوفته از کلاس کنکور برگشتم خانه و دایی خشایار و همسرش مهین خانم را دیدم که روی کاناپه دسته چرمی وسط اتاق نشیمن نشسته اند. به محض دیدن من شروع کردند به «ماشالله ماشالله» کردن و قربان صدقه رفتن الکی. مادرم هم که از دیدن این صحنه حساسی ذوق کرده بود، شروع کرد هندوانه زیر بغل من گذاشتن و تعریف و تمجیدهای عجیب و غریب از هوش و استعدادم که به قول خودش زبانزد خاص و عام بود! در خلال همین تعریف و

صندلی، کمربند، آینه، دنده، راهنما، ترمز دستی، حرکت! پشت فرمان ماشین دایی خشایار نشسته ام و خرامان خرامان از جاده های سرسبز شمال عبور می کنم. هوا صاف و آفتابی است. عینک آفتابی ام را می زنم، به جاده جلویم چشم می دویم و زیر لب علائم راهنمایی و رانندگی را مرور می کنم.

- تا سه می شمرم، پاشو و گرنه می ریزم... یک، یک و نیم، دو...

صدای مادرم است. یادم نمی آید مادرم را با خودم همراه آورده باشم! با احتیاط به صندلی عقب نگاه می کنم، ولی اثری از او نیست! یکهو احساس می کنم، یک قطره باران می خورد توی صورتم! به آسمان که نگاه می کنم، اثری از ابرهای باران زان نیست!

- دو و نیم، دو و بیست و پنج، دو و هفتاد و پنج ... شلپ!

- چیه؟! چه خبر؟! چشم های خیسیم را که به هم می مالم، مادرم را می بینم که مثل مجسمه ایستاده است بالای سرم و یک قابلمه آب هم که نیمی از محتویاتش روی سر و صورت من بود، توی دست دارد و به نشانه تهدید آن را تکان می دهد.

- جاده... ماشین... داشتم خواب می دیدم، چرا بیدارم کردی؟! - پاشو و الا بقیه اش رو هم می ریزم! مگه تو امتحان رانندگی نداری؟

تا می گوید امتحان رانندگی، انگار وصلم می کنند به سیم برق ۲۲۰ ولت. از جا می پریم و به سرعت به سمت یخچال می روم.

- سر صبحی تو یخچال دنبال چی می گردی؟ صدای بابام است که با کت و شلوار اتو کشیده اش نشسته است سر میز صبحانه و دارد چایی شیرینش را هم می زند و هر از گاهی هم نگاهی به ساعت «وستندواچ» اش می اندازد تا اداره اش دیر نشود.

- شربت ب کمپلکس! قاشق چای خوری که در حال چرخیدن در چایی بابام است، یکهو از گردش می ایستد. بابام با تعجب به من خیره می شود. پیش خودم فکر می کنم، احتمالا امروز از آن روزهایی است که قرار نیست بابام به داشتن پرسی مثل من افتخار کند. چون بعد از کمی مکث، هم زدن چای اش را از سر می گیرد و بی تفاوت شروع می کند به لقمه گرفتن نان و پنیر. من هم به جست و جوی صبحگاهی خودم در یخچال ادامه می دهم. خودم هم نمی دانم چرا یکهو یاد شربت ب کمپلکس افتاده ام! شاید تحت تأثیر حرف های دایی خشایار، دایی بزرگ مادرم بودم که

رانندگی اسم نوشتم. بعد از دادن امتحان آیین‌نامه که با نمره خوب قبول شده بودم، حالا نوبت امتحان رانندگی بود. از آن‌جا که دایی خشایار بی‌صبرانه منتظر نتیجه امتحان امروز من بود، به من قول داده بود و گفته بود: سهیل به شرط قبولی در اولین آزمون، ماشین صفر و از فرنگ رسیده این‌جانب رو برای یه روز در اختیار می‌ذارم.»

این تصور سوار شدن ماشین دایی خشایار و از آن طرف هم اعتماد به نفس‌های پی در پی و بی‌وقفه و کاذبی که مادرم در حضور دایی خشایار و مهین خانوم به من معطوف می‌داشت و البته گاهی دور از چشم آن‌ها و در خلوت ضد آن را به من ثابت می‌کرد، حسایی سر در گمم کرده بود. دست و پایم را گم کرده بودم و از سر بلند بیرون نیامدن از این آزمون سهمگین سخت واهمه داشتم!



از پیدا کردن شربت ب کمپلکس ناامید شدم و نان و پنیری را که مادرم برایم لقمه گرفته بود، گذاشتم دهنم. کتانی‌هایم را که پاهایم حسایی توی آن‌ها راحت بود و برای آن روز مناسب‌ترین کفش بود، پوشیدم. بعد مادرم را دیدم که با یک قرآن و کاسه‌ای آب برای بدرقه من به سمت آمد. از زیر قرآن که رد شدم، کاسه آب را داد دستم و گفت: «همین‌جوری که میری پایین، این آبم بریز پشت سرت!»

بعد هم رو به بابام کرد که داشت آخرین لقمه از صبحانه‌اش را قورت می‌داد و گویی اصلاً خبر نداشت که چه قول و قرارهایی بین من و مامان و دایی خشایار گذاشته شده است و گفت: «برگشتنی دو کیلو شیرینی تر بگیر! مهمون داریم.»

شستم از قبل خبردار بود که دایی خشایار و همسرش مهین خانوم برای صرف شیرینی قبولی من قرار است تشریف فرما بشوند منزل ما!



صندلی، کمر بند، آینه، دنده، راهنما، ترمز دستی، حرکت! از خانه ما تا آموزشگاه سه کوچه فاصله بود. توی راه چندین بار همه چیز را از ذهنم گذراندم تا مبادا نکته‌ای از قلم بیفتد. وقتی رسیدم سر کوچه آموزشگاه، دیدن جمعیت میخکوبم کرد. با خودم فکر کردم که بدون هیچ شکی، یکی از ردی‌های امروز من هستم! بعد از یک ساعتی که منتظر ایستادم، احساس کردم سرگیجه دارم و چشم‌هایم سیاهی می‌رود. دستم را کردم توی جیبم و مشت‌ای از نخودچی و کشمش‌ی که مادرم بنا به سفارش زن دایی مهین و به قول او «برای مواقعی که خدایی نکرده فشار سهیل جون بیاد پایین»، تو جیبم ریخته بود، برداشتم و شروع کردم به خوردن. به بغل دستی‌ام هم تعارف کردم. آخر هم نفهمیدم بغل دستی‌ام با آن همه جبروت و قد و هیكل و سبیل، چرا

تمجیدها بودیم و من مثل توپ والیبال در رفت و آمد از جانب دایی خشایار و مهین خانوم به جانب مادرم و بالعکس بودم که شنیدم دایی خشایار با صدای دو رگه‌اش گفت: «سهیل جان، پس کی ایشالله؟!»

از این که دایی خشایار در سن ۱۷ سال و ۱۰ ماه و ۱۷ روزگی از من توقع تشکیل خانواده داشت، زیاد خوشم نیامد. بعد از این که دایی خشایار از طریق مادرم که سینی چای را جلوی من گرفته بود، ملتفت سن و سال واقعی من شد، یک استکان چای برداشت و گفت: «پس انشالله یه ماه دیگه شیرینیش رو می‌خوریم. من خودم ۱۱ سالم بود که شیرینیم رو خوردم.»

مادرم نگاه معنی‌داری به زن دایی مهین انداخت و لبش را گزید! این وسط تقصیر زن دایی مهین چی بود، من نفهمیدم! بعد از این که دایی خشایار چایی‌اش را با صدای بلندی هورت کشید گفت: «بعد از کارل بنز که اولین تصدیق رانندگی رو در سال ۱۸۸۸ گرفت و مخترع خودروهای مدرن بود، عموی پدر بزرگم، حسام دریابندی، ملقب به حسام اتومبیل، دومین نفر در کل دنیا بود که مفتخر به دریافت تصدیق شد و بعد از اون هم گرفتن تصدیق پایه یک و پایه دو رو در ایران باب کرد. این راه تا امروز توسط فرزندان و نوادگان دریابندی ادامه داشته و ادامه خواهد داشت.»

خیالم راحت شد که به این زودی‌ها قرار نیست بفرستندم خانه بخت!

مادرم گفت که دایی خشایار چندین سال است که این قضیه را تعریف می‌کند و در صحت آن هم جای هیچ شکی نیست. ولی به قول بابام از آن‌جا که تمام فامیل مادرم و از جمله دایی خشایار دست فرمان افتضاحی داشته‌اند و دارند و یک خط در میان پشت اتومبیل‌هایشان و در حال رانندگی، آن هم در سطح شهر، جان به جان آفرین تسلیم کرده‌اند، باید به صحت این نقل قول شک کرد!



درست یک ماه و ۱۳ روز بعد بود که من ۱۸ ساله شدم و بنا به سفارش و پی‌گیری‌های مکرر دایی خشایار توی کلاس





رنگش شده بود مثل گچ! توی همین فکرها بودم که یکهو اسم خودم را شنیدم. توی دلم خدا خدا کردم که اولین نفر از آن چهار نفر بخت برگشته‌ای که باید هم‌زمان با هم سوار ماشین می‌شدند، نباشم که بادنک فکر با صدایی بم و بلند یکهو توی هوا ترکید.

- تو هوا دنبال چی می‌گردی؟! بشین وقت نداریم! صدای جناب سرهنگ بود که دست‌هایش را از پنجره آورده بود بیرون و با وسواس خاصی مرا برانداز می‌کرد. نشستم پشت فرمان و اول از همه صدایم را صاف کردم. بعد آینه را میزان کردم و نگاهی هم به خودم انداختم. راننده بودن به من می‌آمد. بقیه پیراهنم را توی آینه مرتب کردم و نگاهی هم برای احتیاط تو آینه بغلم انداختم. راننده خوبی بودم. توی این قضیه شک نداشتم. ترمز دستی را کشیدم و ماشین را روشن کردم، هم‌زمان با چرخاندن سوئیچ، ماشین دای خشیار و جاده سرسبز شمال و خواب دیشیم جلوی چشمم آمد.

«به به چه شکوهی! چه جلالی! من، ماشین دای خشیار. جاده شمال! به به! حرکت!»

- رد! کمربند یادت رفت! نفر بعد! صدای جناب سرهنگ مثل پتک آهنگری کوبیده شد توی سرم! دردناک‌تر از صدای جناب سرهنگ، خنده موزیانه همراه سبیل کلفتم بود که عقب ماشین نشسته بود و به من می‌خندید.



هنوز زنگ در را نزده بودم که از توی راهرو صدای دای خشیار و مهین خانم را شنیدم. آن‌ها برای رسیدن من از آزمون رانندگی و اضافه شدن به فهرست رانندگان خاندان دریابندی لحظه شماری می‌کردند. رسیده و نرسیده تا خواستم بند کتانی‌هایم را باز کنم، مادرم دوید سمت در و یکباره چنان بغلم کرد که نفسم داشت بند می‌آمد. گفت: «مبارکه! مبارکه!» بعد از او نوبت رسید به دای خشیار و بابام که بعد از مراسم در آغوش کشیدن، شروع کردند به کف زدن و تبریک گفتن!

من با دیدن این اوضاع و برای تضعیف نکردن حس غرور مادرم و بابام و البته خاندان دریابندی، لبخند متواضعانه‌ای زدم و تشکر کردم. البته این تصمیم را همان لحظه که جناب سرهنگ آن جمله خانمان براندازش را بر زبان آورد، گرفته بودم. با خودم گفتم امروز هم می‌گذرد و اگر در پناه این دروغ مصلحتی! حواسم را جمع کنم و خودم را راننده‌ای واقعی، حداقل در حضور دای خشیار و مهین خانوم و مادرم قلمداد کنم، تا نوبت بعدی امتحان رانندگی آب از آب تکان نمی‌خورد.

مشغول صرف ناهار بودیم که آن‌چه نباید اتفاق بیفتد، اتفاق افتاد. دای خشیار که مرا به نشانه ابراز محبت کنار خودش

نشاند، دستش را که در اثر به نیش کشیدن تکه‌های مرغ چرب و چیلی شده بود، به موهایم کشید و گفت: «پاشو مرد دیگه وقتشه! باید ببینم دست فرمونت به اجدادت رفته یا نه!» یکهو بابام یک خنده زیریرکی کرد. بعد هم آب پرید توی گلویش! آن‌قدر سرفه کرد و کبود شد که دست آخر دای خشیار به دادش رسید و محکم کوبید وسط ستون فقراتش. نمی‌دانم چرا، ولی احساس کردم، دای خشیار به انتقام کاری که بابام کرده بود، یک خرده محکم‌تر از حد معمولی کوبید پشتش! من برای فرار از آن مخمصه و سوار نشدن ماشین دای خشیار، درس‌هایم را بهانه کردم و خواستم بروم توی اتاقم که صدای مهین خانوم از پشت سرم، سر جا میخ کوبید.

- نکنه رد شدی و داری سر ما رو شیر می‌مالی سهیل خان؟!

این را که شنیدم احساس کردم پتکی که امروز صبح با شنیدن صدای جناب سرهنگ خورده بود تو سرم، این بار و برای بار دوم درست کوبیده شد سرم. نمی‌دانم چرا یکهو یادم نصیحت بابا بزرگم افتادم که در لحظه وداع خطاب به اهل خانه گفت:

- مزن بر سر ناتوان دست زور که روزی در افتی به پایش چو مور شاید به خاطر این که توی آن لحظه احساس مور ناتوان و رنجوری را داشتیم که در مقابل دست زور دای خشیار و مهین خانوم، روحیه دفاع از خودش را از دست داده است. - تا صدور گواهی‌نامه باید صبر کرد!

صدای بابام بود؛ صدایی گرم و بیش از حد گرم که شاید این بار تا حدودی به داشتن پسری مثل من افتخار می‌کرد و مرا از آن مهلکه نجات داد. بعد هم کلی دای خشیار را سرزنش کرد که چرا با این سن و سال و این همه دبدبه و کبکبه اجدادی، پای‌بند قوانین راهنمایی و رانندگی نیست. با چشم‌های خودم دیدم که دای خشیار نگاه معنی‌داری به مهین خانوم انداخت که یعنی: «پاشو بریم، این جا دیگه جای ما نیست!» بعد از آن، از مادرم اصرار بود که بمانید و از دای خشیار و مهین خانوم انکار بود که نمی‌مانیم. شب وقتی بابام به من گفت که راز رد شدن من برای همیشه بین من خودش می‌ماند، تازه فهمیدم که دروغ گفتن مهارت‌های خاصی را می‌طلبد که به قول البته نه چندان موثق پدرم، در فامیل مادری من به وفور و در فامیل پدری‌ام به ندرت یافت می‌شود!

دو هفته گذشت و در طول این زمان، خواب طلایی من و ماشین دای خشیار و جنگل‌های شمال مبدل شد به پیاده‌روی طاقت‌فرسا در جاده‌های گرم و کویری. در نهایت، حس مالیخولیایی این کابوس به من کمک کرد که برای بار دوم فارغ از هر خیال‌پردازی و با چشم باز امتحان بدهم و این بار صاحب یک گواهی‌نامه واقعی شدم.

دورِ باطل

بین اهالی هنر بعضی افراد، ترقی‌های عجیب و غریبی می‌کنند. آن قدر که مغز آدم سوت می‌کشد. مثلاً یک نفر بدون اینکه چیزی بلد باشد، به خاطر خوش تیپ بودن، خواننده یا بازیگر می‌شود و عکسش روی جلد همه مجله‌ها را پر می‌کند...



بی خیال کسب مدرک می‌شود
مدتی در سیرک دلک می‌شود
در خیابان‌ها مترسک می‌شود
یا که کارش پخت اسنک می‌شود

بخت او یکهو مبارک می‌شود
صورتش مثل عروسک می‌شود
آبجی اقدس بود، پوپک می‌شود
مجری برنامه کودک می‌شود
چون اگر وبلاگ او هک می‌شود
بعدها خواننده‌ای تک می‌شود
کارهایش هی پلی‌بک می‌شود
نام او هم روی آن حک می‌شود
صاحب دفتر و دستک می‌شود
هرچه اغلب اندک‌اندک می‌شود

بی خیال کسب مدرک می‌شود
(و این داستان ادامه دارد)

هر کسی که نمره‌اش تک می‌شود
همدمش سیگار و فندک می‌شود
بعد چون از آن مکان دک می‌شود
در پی توزیع پوشک می‌شود *

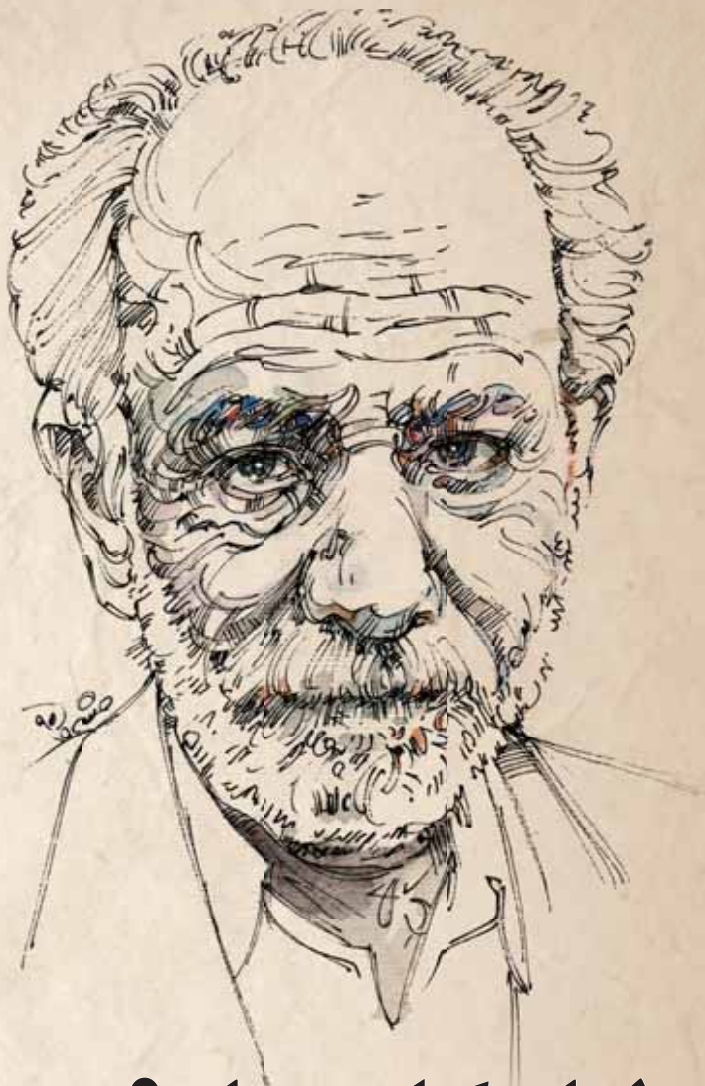
ناگهان یک لحظه برفک می‌شود
چون دماغش ریز و کوچک می‌شود
مش قلی‌خان بود، بابک می‌شود
لوبیا می‌ریزد و جک می‌شود
کار و بارش عین غلتک می‌شود
صاحب وبسایت بی‌شک می‌شود
اهل ساکسیفون و تنبک می‌شود
سی‌دی آثار او پک می‌شود
عطسه‌هایش هم پیامک می‌شود
بانک پیشش عین قلک می‌شود
نزد او مانند موشک می‌شود *

بعدها فرزند او تک می‌شود
...

رنج‌نامه یک پشت‌کنکوری

آن چه در دوران تحصیلی گذشت
فکر می‌کردم به یک کار خفن
دم‌به‌دم، برپا و بنشین می‌زدند
نور چشمان معلم‌ها شدند
عشق گاز و مایع و جامد شدند
جزو نزدیکان مولانا شدند
حافظ و عطار بعدی می‌شوند
جای درس و مشق، هی‌پس می‌زدم
بود کارم پانتومیم و مافیا
سیم‌هایش اتصالی می‌کند
سد راهم عاقبت کنکور شد
گاه گل یا پوچ تیمی می‌زنیم
ای دریغ از من اگر سنبل کنم

مثل چندین جنگ تحصیلی گذشت
دوستانم درس می‌خواندند و من
دوستانم حرف سنگین می‌زدند
عاقبت از بس که هی برپا شدند
در علوم تجربی وارد شدند
در زبان فارسی دانا شدند
شک ندارم عین سعدی می‌شوند
من ولی اکسیر بر مس می‌زدم
بی خیال شیمی و جغرافیا
هر که چون من بی‌خیالی می‌کند
هی نخواندم درس و چشمم کور شد
حال گاهی تست شیمی می‌زنیم
بعد از این هر جا سؤالی حل کنم



طناز کلمه باز!

دهخدا شاعری را با سرودن اشعار عامیانه آغاز کرد؛ مثل شعر «وصف الحال لوطیانه»: ...مشتی اسمال! به اون جفت سیلات قسمه / لوطی حق و حرف حساب دون به خدا خیلی کمه / هر کسی رو که تو بحرش بروی اهل نمه / مار به این ها بزنه والله بر مار، ستمه!

بعد از پایان تحصیلات با سمت عجیب و غریب: «معاونت امور راجعه به شوسه خراسان»، مترجم یک مهندس بلژیکی در پروژه راهسازی شد و به آب باریکه‌ای در حدود ماهی ۳۰ تومان رسید. او با مال‌اندوزی از راه خوردن حق مردم به شدت مخالف بود و این مخالفت را در قطعه «بهترین کار خواجه» این‌طور به نظم درمی‌آورد:

...خواجه، هم‌چون دگر لثیمان مرد / نسزد بیش یاد کردن او
بهترین کار خواجه در همه عمر / هیچ دانی چه بود؟ مردن او!

مدتی بعد به عنوان نویسنده و سردبیر روزنامه «صوراسرافیل» مشغول کار شد که به گفته دوست و دشمن، گل سر سبد آن ستون «چرند و پرند» دهخدا بود. این هم نمونه‌ای از چرند و پرندهای دهخدا: «...و هم در این سال عهدنامه روس و انگلیس در صورت برای حفظ استقلال مملکت ایران و در معنی برای تقسیم آن بسته شد و در پارلمان دولت علیه نیز مذاکرات طولانی برای مالیات چرخ بستنی فروشی به عمل آمد!» و در ستونی با عنوان «جمع‌الامثال» با ضرب‌المثل‌های فارسی شوخی می‌کند و می‌نویسد:

- مار گزیده هم از مشروطه می‌ترسد هم از استبداد!
- اگر را با مگر تزویج کردند، از ایشان بچه‌ای شد اسمش را گذاشتند «افتتاح ملی»!
- آن‌چه در آینه جوان بیند، پیر باید دم آفتاب برود عینک بگذارد، تازه زور کی یک کمی ببیند!
- دیگران کاشتند ما خوردیم، ما نمی‌کاریم تا دیگران نخورند!

پس از تعطیلی نشریه و کشته شدن میرزا جهانگیرخان شیرازی (مدیر نشریه صوراسرافیل)، به فرمان محمد علی‌شاه دهخدا

علی اکبر دهخدا در سال ۱۲۵۷ شمسی در تهران به دنیا آمد. پدرش را در نه سالگی از دست داد، ولی صبر و قرار از کف نداد و در کمال جدیت و پشتکار ۱۰ سال تمام در مکتب‌خانه (که در آن زمان‌ها حکم مدارس غیر انتفاعی حال حاضر را داشت!) نزد شیخ غلامحسین بروجرودی، از صرف و نحو گرفته تا اصول فقه و کلام و حکمت آموخت. (قابل توجه دانش‌آموزانی که معتقدند تا کلاس اول دبیرستان همان خواندن و نوشتن «بابا آب داد» زیاد هم هست!) البته استاد مکتب‌خانه که دید دهخدا وضع مالی خوبی ندارد، از گرفتن شهریه منصرف شد. دهخدا پس از تمام کردن دوره مکتب‌خانه به توصیه سلمانی محل که همیشه موقع اصلاح سرش می‌گفت: «علی اکبر، سرت خیلی بوی قورمه‌سبزی می‌دهه!» وارد مدرسه سیاسی شد. هم‌زمان نیز شروع به یادگیری زبان فرانسه کرد تا نشان دهد، جمع بین سنت و مدرنیسم، مثل خوردن پیتزا با پیاز، کار بسیار ساده‌ای است! ■

۱. دهخدا، علی اکبر، مقالات دهخدا، به کوشش دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی، نشر تیرازه
۲. دهخدا، علی اکبر، دعوی نابغه، به کوشش و آواز الله درویشیان، نشر گل آقا، مشهد

علی زلزله‌دوز

جناب رییس، پاسخ داد: «... و بهتر است که در صدای آمریکا به زبان انگلیسی برای مردم ممالک متحده شرح داده شود که در آسیا مملکتی به اسم ایران هست که خانه‌های قراء و قصبات آن‌جا، در، و صندوق‌های آن‌ها قفل ندارد، و در آن خانه‌ها و صندوق‌ها طلا و جواهرات هم هست، و هر صبح مردم قریه، از زن و مرد به صحرا می‌روند و مشغول زراعت می‌شوند، و هیچ وقت نشده است وقتی که به خانه برگردند، چیزی از اموال آنان به سرقت رفته باشد... این‌هاست که از این گوشه آسیا شما می‌توانید به ملت خودتان اطلاعات بدهید، تا آن‌ها بدانند در این‌جا به‌طوری که انگلیسی‌ها ایران را معرفی کرده‌اند، یک مشت آدم‌خوار زندگی نمی‌کنند...»

این هم یک داستان مینی‌مال از زندگی علی‌اکبر دهخدا که قرار است از آن به عنوان حسن ختام مطلبمان سوء استفاده کنیم: کتاب‌فروش دوره‌گردی بود که دهخدا از او کتاب می‌خرید؛ آن هم به چند برابر قیمت واقعی! وقتی کتاب فروش فوت می‌کند، دهخدا برای زن و بچه‌اش از حقوق خودش مستمری تعیین می‌کند. کار به جایی می‌رسد که پسر این پیرمرد به خرج دهخدا به فرنگ می‌رود و تحصیل می‌کند. تا آخرین روز هم نامه‌های او را دهخدا برای مادر پیرش می‌خوانده است! روز فوت دهخدا، مادر این پسر می‌آید تا به عادت همیشه نامه‌پسرش را بدهد استاد برایش بخواند که می‌بیند تخت و پشته و قلیان جمع شده است و استاد نیست!

گینس ثبت نشده تا برخی دانش آموزان روزی ۲ ساعت درس خواندن را مترادف با شکستن شاخ گول ندانند و از والدینشان توقع دریافت جایزه نوبل (البته بخش نقدی‌اش!) را نداشته باشند. بد نیست بدانید که لغت‌نامه دهخدا بدون احتساب ترکیباتی که ذیل بسیاری از لغات آمده‌اند، حاوی ۴۰۰ هزار عنوان است. لغت‌های مربوط به حرف «الف» در ۳۸۱۶ صفحه آمده‌اند که فقط گردآوری لغت‌های همین یک حرف، حدود ۱۲ سال طول کشیده است.

در سال ۱۳۳۲، وقتی رییس اداره اطلاعات سفارت کبرای آمریکا در نامه‌ای از دهخدا اجازه خواست تا زندگی‌نامه او را از صدای آمریکا پخش کند، دهخدا در نامه‌ای به

به اروپا تبعید شد. بعد از فتح تهران به دست مشروطه خواهان و خلع محمدعلی شاه، دهخدا از تهران به عنوان نماینده مردم به مجلس رفت، ولی هنگام شروع جنگ جهانی اول، توسط نیروهای اشغالگر تحت پیگرد قرار گرفت. شاید نوشتن مقالات این چنینی در تصمیم نیروهای اشغالگر بی‌تأثیر نبود: «همسایگان ما با کشیدن راه‌آهن در ایران از آن جهت مخالفت می‌کنند که نه تنها حمایت از انسان و ملل ضعیف را بر عهده گرفته‌اند، بلکه انجمن حمایت از حیوانات هم دارند... وقتی راه‌آهن کشیده شود... چهل صد هزار رأس الاغ، یابو، شتر و قاطر بی‌کار می‌شوند. این‌ها زبان ندارند که بردارند روزنامه چاپ کنند و بگویند: بی‌انصاف‌ها چرا کار ما را از دست ما می‌گیرید؟ چرا ما را خانه‌نشین می‌کنید؟ اما انصاف و مروت اروپایی‌ها که جایی نرفته... آن‌ها هم برداشتند تلگراف کردند که ... اگر شما راه‌آهن کشیدید و حیوانات بارکش را بی‌کار گذاشتید... ما هم... می‌آییم و شما را دانه دانه قورت می‌دهیم!»

دهخدا که دیگر نمی‌خواست تبعید یا زندانی شود، به ایل بختیاری پناه برد و پس از پایان جنگ به تهران آمد و رییس دانشگاه حقوق شد. سرانجام هم در اسفند ۱۳۳۴، در حالی که از شوخی‌های زمانه حیران بود، در تهران از دنیا رفت. ترجمه کتاب‌های «روح قوانین» و «عظمت و انحطاط رومیان»، تصحیح دیوان‌های ناصر خسرو، حافظ، منوچهری، فرخی سیستانی و سوزنی سمرقندی، و تنظیم «لغت‌نامه دهخدا» از آثار ادبی ماندگار اوست.

به گواهی شاهدان عینی، دهخدا برای تنظیم لغت‌نامه‌اش مدت ۴۰ سال هر روز ۱۲ تا ۱۵ ساعت کار کرد. هر چند که متأسفانه این رکورد بی‌نظیر هنوز در کتاب رکوردهای



دختر بودن



پیش آمده که...

عجب حکایتی است! رفتار پدرها و مادرها را می‌گوییم در برابر پسر بودن یا دختر بودن! گاهی پسر کارهایی می‌کند که انجام دادن همان‌ها برای دختر مجاز نیست. از دختر توقعات و انتظاراتی دارند که در مورد پسر خفیف‌تر است. کنترلی که مثلاً در رفت و آمد، حرف‌ها و انتخاب‌های دختر وجود دارد، به‌طور معمول در مورد پسرها کمتر است. مگر چه فرقی بین پسر و دختر وجود دارد؟

زیر ذره‌بین

پسر، پسر است و دختر، دختر، اما به نظر می‌رسد موضوع همیشه به این سادگی نیست! نه فقط رفتار والدین، بلکه رفتار جامعه هم در مورد پسر یا دختر بودن متفاوت است؛ تفاوت‌هایی که گاه پذیرفتنی هستند و گاهی هم غیرقابل پذیرش. اگر پدر و مادر و جامعه، توقعاتی از دختر دارند، اگر حساسیت‌های آنان در مورد دخترشان بیشتر است و اگر یک بام و دو هوا عمل می‌کنند، می‌توان پذیرفت که بخشی از موضوع به تفاوت‌های جنسیتی از یک طرف و انتظارات فرهنگ جامعه از طرف دیگر، مربوط است.

در دنیای امروز، بسیاری از نگرش‌های کلیشه‌ای نسبت به پسر و دختر تغییر یافته‌اند. موضوع دختر یا پسر بودن و انتظارات از هر یک، تابعی از فرهنگ هر جامعه است. این انتظارات در طول زمان در والدین به‌وجود می‌آید و به فرزندان منتقل می‌شود. البته تغییر و تحولات گسترده محلی و جهانی هم، انتظارات را تحت تأثیر قرار می‌دهند و شرایط را عوض می‌کنند.

یادتان می‌آید؟

از کی متوجه پسر یا دختر بودن خود شدید؟



پسر بودن

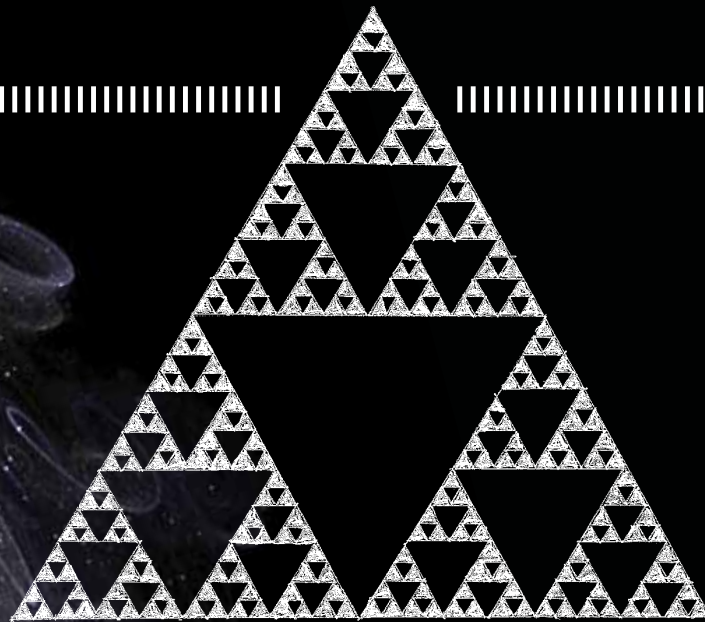


مام و دوهوا!

شاید سؤال سختی باشد. روان‌شناسان می‌گویند کودکان بین سنین ۱۸ ماهگی تا ۳ سالگی دربارهٔ هویت جنسیتی به شناختی اندک می‌رسند و می‌آموزند که خود یا دیگران را به عنوان زن یا مرد طبقه‌بندی کنند. در دورهٔ دبستان، کودکان به شناخت بهتری از پسر یا دختر بودن می‌رسند و روی جنسیت خود تأکید می‌کنند. در این دوره، گاهی پسرها و دخترها روبه‌روی هم قرار می‌گیرند، خصوصیات دیگری را مسخره می‌کنند و حتی برای هم متلک می‌سازند؛ فراموش که نکرده‌اید؟! البته اوضاع این جواری باقی نمی‌ماند و...

مرز مشترک

امروزه نگاه متفاوتی به هویت جنسیتی و رفتارهای مردانه یا زنانه وجود دارد. دیگر پلیس، خلبان یا پزشک‌شدن، کاری صرفاً مردانه محسوب نمی‌شود. گاهی تصورات جامعه دربارهٔ نقش جنسیتی، محدودیت‌هایی را برای دختران به وجود می‌آورد یا آن‌ها را در شرایط دشواری قرار می‌دهد. با این همه، انتظارات امروز جامعه از دختران به نسبت گذشته بسیار تغییر کرده است. به‌طور معمول، در همهٔ فرهنگ‌ها حساسیت بیشتری نسبت به رفتارهای دختران دیده می‌شود. بسیاری از این حساسیت‌ها، متناسب با ویژگی‌های عاطفی و اجتماعی دخترهاست، اگرچه ممکن است مواردی هم نابجا باشد. اگر از یک طرف، لازم است که پدرها و مادرها به درک بهتری از دنیای دخترشان برسند، از طرف دیگر، درک انتظارات اجتماعی و سازگاری منطقی با فرهنگ جامعه، شرایط را برای دختران بهتر می‌کند. در هر تفاوتی، شاید بتوان مرز مشترکی یافت...



نظم بی‌نظمی!

می‌افتید! سؤال را کمی سخت‌تر کردیم و چند تصویر از تابلوهای جکسون پولاک آمریکایی را که هنگام نقاشی کردن بوم را روی زمین پهن می‌کرد و رنگ‌ها را روی آن می‌پاشید، نشان دادیم و پرسیدیم: نظرت چیست؟

اولش کلی خندید و بعد گفت: «من دیگر مطمئن شدم که واقعاً شما یا خودتان و یا مرا مسخره کرده‌اید! کجای اینها تابلو است؟! انگار بچه‌ای رنگ را ریخته روی زمین و از آن عکس گرفته‌اند...»

از آن بابا چیزی نتوانستیم در بیاوریم و گذشتیم. برای پیدا کردن پاسخ سؤال‌هایمان به سراغ بنوت مندل بروت، ریاضی‌دان برجسته لهستانی رفتیم و همین سؤالات را از او پرسیدیم. مندل بروت پاسخ داد: «گل کلم، درخت‌ها، برگ‌های پاییزی، کوه‌ها، ابرها و شعله‌های آتش همه شکل‌هایی دارند که در عین بی‌نظمی

چندی پیش یک گل کلم را به آقای نشان دادیم و از او خواستیم که بگوید این چیست و در آن چه می‌بیند. آن آقا خیلی سریع و بدون فکر کردن جواب داد: «بابا انگار ما رو سرکار گذاشتید! خب معلوم است، این گل کلم است و در آن هم هیچ چیزی نمی‌بینم؛ چون درون آن را نمی‌شود دید!»

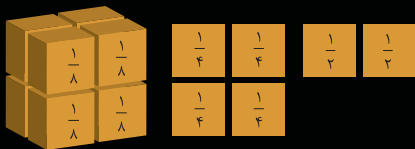
بعد ادامه داد: «اگر راستش را بخواهید، گل کلم جون می‌دهد برای ترشی و سالاد کلم و کاهو، و... در ادامه دوباره از او پرسیدیم: تو هنگامی که درخت‌ها، برگ‌های پاییزی، کوه‌ها، ابرها و شعله‌های آتش را می‌بینی، یاد چه می‌افتی و چه فکری می‌کنی؟ باز آن آقا جواب داد: «بابا عجب سؤال‌های کشکی‌ای می‌کنید! خوب معلوم است یاد درخت و برگ و کوه و ابر و آتش می‌افتم دیگر!»

و به ما گفت خود شما یاد چی

از یک الگوی منظم ریاضی پیروی می‌کنند. تمام این شکل‌ها از تکرار یک شکل کوچک متشابه با دیگر شکل‌ها به وجود آمده‌اند. برای مثال، گل کلم از تکرار گل‌های کوچک متشابه در آن کلم تشکیل شده است و درخت از تکرار شاخه‌های کوچک متشابه آن درخت. برگ‌های پاییزی از تکرار برگ‌های متشابه شکل

است، بی‌نظمی‌هایی که در درونشان زیباترین نظم نهفته است که تنها با هندسهٔ فراکتالی قابل بیان است. قبل از هندسهٔ فراکتالی، اقلیدس هندسه‌ای را ابداع کرده بود که تنها قادر به تشریح و تبیین شکل‌های منظم بود و نمی‌توانست از بی‌نظمی‌ها نتیجه‌ای بگیرد. در هندسهٔ فراکتال اشکال فراکتالی سه ویژگی دارند: اول، شکل‌ها در عین متفاوت بودن اندازه‌های یکسان و متشابه دارند. به بیان دیگر، با بزرگ و کوچک کردن شکل‌ها می‌توانیم دقیقاً آنها را همانند هم کنیم. دوم، شکل‌ها در عین حال که متشابه و غیرهم‌اندازه هستند، تکرار شده‌اند. سوم، ابعاد آنها نسبت به یکدیگر به صورت ابعاد کسری‌اند: برای مثال:

$$\frac{1}{2}, \frac{1}{3}, \frac{1}{4}, \frac{1}{6}, \dots$$



یکی از بهترین نمونه‌های فراکتال «مثلث سریپنسکی» است. مثلث سریپنسکی یک مثلث متساوی‌الاضلاع است که نقاط وسط سه ضلع آن به یکدیگر متصل شده‌اند. اگر این عمل در داخل مثلث‌های متساوی‌الاضلاع جدید تا بی‌نهایت ادامه یابد، همواره مثلث‌هایی حاصل می‌شوند که با مثلث اول متشابه هستند.

گرفته‌اند و خلاصه کوه‌ها، ابرها و شعله‌های آتش همه شکل‌هایی «خود متشابه» هستند. در واقع هر قسمت آنها یک کپی از کل شکل است. بعد از پاسخ زیبای مندل بروت به سراغ ریچارد تیلور، فیزیک‌دان معروف کانادایی رفتیم. تابلوهای نقاشی جکسون پولاک را به او نشان دادیم و از او پرسیدیم: در این نقاشی‌های به ظاهر بچگانه چه می‌بینی؟ تیلور پاسخ داد: «نقاشی‌های جکسون از یک الگوی ریاضی به وجود آمده‌اند! که ما به آن فراکتال می‌گوییم.» جکسون هنگام نقاشی رنگ‌ها را با حرکات نامتعادل بدنش در تمام زاویه‌ها پخش می‌کرد و در یک فرایند آشوبناک، رنگ‌ها را روی بوم به صورت یک الگوی فراکتالی توزیع می‌کرد. «گل کلم، درخت‌ها، برگ‌های پاییزی، کوه‌ها، ابرها، شعله‌های آتش و تابلوهای نقاشی جکسون همه و همه نمونه‌هایی از هزاران هزار فراکتالی هستند که در طبیعت و در اطراف ما وجود دارند. کلمهٔ «فراکتال» در سال ۱۹۷۶ توسط بنوت مندل بروت وارد دنیای ریاضیات شد.

فراکتال از کلمهٔ لاتین «frectus» یا «fractum» به معنی شکسته گرفته شده است تا ماهیت قطعه قطعه‌ای آن معلوم شود. در «فرهنگستان زبان فارسی» واژهٔ «برخال» را برای فراکتال و «برخالی» را برای فراکتالی انتخاب کرده‌اند. بسیاری از ریاضی‌دانان معتقدند که فراکتال زبان طبیعت است؛ به این دلیل که طبیعت دارای شکل‌های پیچیده و ظاهراً بی‌نظم



تمرین

● به اطراف خود به دقت نگاه کنید و هر جا شکل‌های فراکتالی می‌بینید، به خاطر بسپارید و یادداشت کنید و برای مجلهٔ ما بفرستید.

● در مثلث‌های متساوی‌الاضلاع به وجود آمده، نقاط وسط اضلاع آنها را بیاورید و به هم وصل کنید و این عمل را ادامه دهید.



۶ ماهه کار برای ۲ دقیقه

چهل دوره از برگزاری «جشنواره فیلم رشد» می‌گذرد. هر سال عده زیادی از کارگردان‌های معتبر در این جشنواره شرکت می‌کنند. اما آنچه که این جشنواره را متفاوت می‌کند، حضور دانش‌آموزان کارگردان از سرتاسر دنیا در این جشنواره است. کارهای این دانش‌آموزان در تهران و در حضور داوران بین‌المللی به نمایش گذاشته می‌شود و در پایان نفرات برتر لوح تقدیر، تندیس جشنواره و جایزه خود را دریافت می‌کنند و بعد به جرگه کارگردانان حرفه‌ای می‌پیوندند. از این شماره به سراغ این دانش‌آموزان می‌رویم و از چندوچون کارهایشان می‌پرسیم.



وزارت آموزش و پرورش
دفتر مشاورات و تکنولوژی آموزشی

علی صادقیان

سال تولد: ۱۳۷۱

شغل: دانشجوی رشته کارگردانی تلویزیون (دانشکده صداوسیما)

محل زندگی: یزد

جوایز در جشنواره فیلم رشد: برای فیلم کوتاه «شیشه» و

انیمیشن «آخرین نغمه ایثار»



نمی‌بینمشان یعنی نسبت به آن‌ها بی‌توجهیم اما هستند.

● **خودت تک و تنها کارهایت را انجام می‌دهی؟**

بله.

● **خب ایده‌پردازی که سخت است!**

بله، برای فیلم کوتاه سه چهار ماه طول کشید.

● **اما ساخت انیمیشن طولانی‌تر**

است، نه؟

البته. من برای دو دقیقه و ۳۶ ثانیه شش ماه کار کردم.

● **می‌خواهی از این به بعد هم فیلم کوتاه بسازی؟**

نه. من تا الان فقط می‌خواستم بعضی چیزها را تجربه کنم. حالا جدی‌تر به آینده کاری‌ام فکر می‌کنم.

● **به ماسه تافیلیم پیشنهاد داده تاببینیم.**

وال ای، زاغه‌نشین میلیونر و خانه دوست کجاست.

● **و حالا چه انیمیشن‌هایی را دوست داری؟**

حالا کارهای سه بعدی و البته: راتاتویی، وال ای، و ماشین‌ها.

● **کارهای خودت هم سه بعدی‌اند؟**

بله.

● **ماجرای کاری که جایزه برد چه بود؟**

داستان چند پرند و مترسک است.

● **و فیلمت؟**

درباره نور است. فکر کردم بروم سراغ چیزی در یزد که کمتر به آن پرداخته‌اند و آن شیشه‌ها و نورشان بود. ماجرای پسری است که از نور می‌گریزد، اما در نهایت با نور آرامش می‌گیرد.

● **اصلاً چه‌طور با جشنواره فیلم رشد آشنا شدی؟**

وقتی بچه بودم یک سال جشنواره در یزد برگزار شد. آنجا آشنا شدم.

● **ایده کارهایت از کجا می‌آیند؟**

از زندگی روزمره و اتفاقاتی که

● **این فیلم‌ها چند دقیقه بودند؟**

شیشه ۱۰ دقیقه و آخرین نغمه ایثار دو دقیقه و ۳۶ ثانیه.

● **حالا چه شد رفتی سراغ فیلم‌سازی؟**

من از سال سوم راهنمایی در یک شرکت انیمیشن در یزد کار می‌کردم. بعد تصمیم گرفتم برای ادامه کار در هنرستان سینما درس بخوانم.

● **پس چه شد که رفتی سراغ انیمیشن؟**

از بچگی که انیمیشن می‌دیدم، به خودم می‌گفتم فیلم معمولی بازیگر دارد، اما در انیمیشن تو یک نفر را خلق می‌کنی که نیست. همین موضوع مرا به سمت انیمیشن کشاند.

● **با دیدن چه کارتون‌هایی به این نتیجه رسیدی؟**

فوتبالیست‌ها، پسر کوهستان، آن شرلی، بابالنگ دراز، حنا و صد البته تام و جری.



جالب و یا حتی تلخ است که بدانید به باستر کیتون عنوان «کم‌دین صورت سنگی» داده‌اند. دلیلش هم این است که او تا پایان عمرش در زندگی و هیچ‌یک از فیلم‌هایش هرگز نخندید. او نمی‌خندید چون به باور خودش دلیلی در جهان برای خندیدن نمی‌دید.



اگر دوست دارید درباره‌ی خاچیکیان بیشتر بدانید بد نیست سری به موزه سینما بزنید. بخشی از این موزه به آثار و زندگی این کارگردان اختصاص دارد. این هم شماره تلفن موزه سینما برای گرفتن آدرس: ۹-۲۲۷۰۵۰۰۵

۱ مهر: آغاز کار دانشکده

سینما و تئاتر ایران (۱۳۷۱)
این دانشکده برای دو دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد دانشجو می‌پذیرد. «سینما» و «تئاتر» رشته‌های کارشناسی، «سینما»، «تمایش» و «انیمیشن» رشته‌های کارشناسی ارشد هستند که هر کدام هم به گرایش‌های متفاوت هم تقسیم می‌شوند.

۲ مهر: تولد ابراهیم حاتمی‌کیا،

نویسنده و کارگردان (۱۳۴۰)
حاتمی‌کیا کارگردان فیلم‌های آژانس شیشه‌ای، به رنگ ارغوان، دعوت، از کرخه تا راین و... است.

۷ مهر: انتشار «بانی فیلم»،

اولین روزنامه سینمایی ایران (۱۳۸۲)
(www.bfilmnews.com)

۱۰ مهر: راه‌اندازی تلویزیون ایران (۱۳۳۷)

۱۳ مهر: تولد باستر کیتون، کم‌دین و فیلم‌ساز آمریکایی (۱۸۹۵-۱۹۶۶)
لوله‌کش احساساتی، پیاده‌روهای نیویورک و کشتی بیل جونیور از آثار او هستند.

۱۴ مهر: تولد لویی لومی‌یر،

فیلم‌ساز و مخترع (۱۸۶۴-۱۹۴۸)
اولین دستگاه فیلم‌برداری به نام «سینماگراف» توسط برادران لومی‌یر ساخته شد. آنها اولین فیلم خود را ۲۸ دسامبر ۱۸۹۵ به نمایش گذاشتند. افرادی که دیدند روی پرده اسبی به سمت آنها می‌آید، از ترس به این سو و آن سو دویدند. آنها تا آن زمان تصویر متحرک ندیده بودند!

۲۶ مهر: تولد عبدالله اسکندری،

چهره‌پرداز (۱۳۲۴)
او چهره‌پرداز فیلم‌های بزرگی مثل مادر، روز واقعه، هامون و آدم برفی است.

۳۰ مهر: تولد ساموئل خاچیکیان

کارگردان ایرانی (۱۳۰۲-۱۳۸۰)
او کارگردان فیلم‌های شب بیست و نهم، بلوف، مردی در آینه و... است. شب بیست و نهم یکی از ترسناک‌ترین فیلم‌های دوران خودش بود.

جشنواره نامه

جشنواره فیلم «ونیز» قدیمی‌ترین جشنواره سینمایی دنیاست. این جشنواره اولین بار در سال ۱۹۳۲ در ایتالیا برگزار شد. جایزه اصلی آن «شیر طلایی» است که یک‌بار هم برای فیلم «دایره» در سال ۲۰۰۰ نصیب ایران شد. از بخش‌های جالب این جشنواره جایزه «انسانیت» است که به سینماگران و بازیگرانی اهدا می‌شود که خود را وقف فعالیت‌های انسان‌دوستانه می‌کنند. این جایزه ۵۰ هزار دلار است. این هم شیر طلایی!



دیالوگ ماه

(اتوبوس شب - کیومرث پوراحمد)
مهرداد صدیقیان: «شونزده سالم بود، بچه بودم. اومدم جبهه... دو روز بعد، آره فقط دو روز بعد... بازم شونزده سالم بود، اما دیگه بچه نبودم...»

لغت نامه

اپیزود: به هر قسمت از یک فیلم یا سریال چند قسمتی که با درونمایه یا مضمونی مشترک به دیگر قسمت‌ها متصل می‌شود، «اپیزود» می‌گویند؛ هرچند ممکن است هر قسمت داستان متفاوتی داشته باشد. برای مثال، سریال «کلید اسرار» از چند اپیزود تشکیل شده است که هر کدام روایت متفاوتی دارد، اما همگی درونمایه‌ای معنوی را منتقل می‌کنند.

قاصدک‌های
جوآن

فاطمه جهانیان / نهانوند

سنگ

حس می‌کنم کوه‌ها حرف می‌زنند
در حالی‌که از سرسبزی برق می‌زنند
نمی‌دانم چرا حس می‌کنم سنگ بی‌رحم نیست
در حالی‌که ابرها بر سرشان برف می‌زنند

زهرا بای / بندر لنگه

شعر است

واژه‌های سرخ که از عشق چکیده شعر است روزگاری دلش از درد تپیده شعر است
پشت دروازه چشمان من آن شور که گاه جامه حس من از پشت دریده شعر است
یا که آن دست ظریفی که لطیف و آرام طرحی از ذوق بر این صفحه کشیده شعر است
شاید آن پیچک سبزی که در این خلوت سرد طعم تنهایی دیوار چشیده شعر است
می‌شود حدس زد اما دل من می‌داند هر نسیمی که از کوچه دویده شعر است
بر سر شاخه احساس پر از غنچه من سیب سرخی که در این بیت رسیده شعر است
اینکه در چشم پر از حیرت یک کودک ناز شاید آن اسب سپاهی که رمیده شعر است

خط به خط

دوست خوبم، فاطمه جهانیان از نهانوند

شعرت را با نام «سنگ» خواندم. شعری است طبیعت‌گرا و خواننده را همراه خود به کوه‌های برف گرفته استان همدان و شهرستان محل زندگی‌ات، نهانوند می‌برد. شاعر باید از تجربیات خود بگوید تا شعر صادقانه با خواننده ارتباط برقرار کند. چه خوب است که در این شعر از مشاهدات و احساسات خودت نوشته‌ای. بعضی‌ها فکر می‌کنند شاعر باید حرف‌های قلنبه سلنبه که کسی از آنها سردر نمی‌آورد، بزند و هر چه قدر حرف‌های نامفهوم فرد بیشتر باشد، باسوادتر و شاعرتر است. در حالی‌که این تصور از اصل اشتباه است. هر قدر سواد ادبی شاعر بیشتر می‌شود، روان‌تر و همه فهم‌تر صحبت می‌کند و لایه‌های مختلفی در شعر خود به وجود می‌آورد تا هر مخاطبی با هر مقدار سواد بتواند از یک سطح شعر استفاده کند. اتفاقاً اگر شعری خواندیدی که بعد از چند بار خواندن از آن سردر نیاوردی، بدانید که شاعر آن هم چیز زیادی از شعر خود سردر نیاورده است. به قول معروف، شعری به هم بافته و در واقع «شعرباف» است نه شاعر. اما این نوشته با اینکه می‌خواستی وزن و قافیه داشته باشد، فاقد هر دو است. این نوشته نه وزن دارد نه قافیه. هر چند «برف» و «حرف» قافیه هستند، ولی برق اصلاً با اینها قافیه نیست. حالا گذشته از وزن و قافیه چند کشف شاعرانه در این شعر اتفاق افتاده است. تصویر صحبت کردن کوه‌ها با هم در حالی‌که از سرسبزی برق می‌زنند. این نشان می‌دهد که شاعر می‌خواهد فضای شاد و صمیمی کوهستان را در فصل‌های بهار و تابستان نشان دهد و در دو سطر بعد، این فضای شاد را در مقابل فضای غمگین زمستانی قرار دهد؛ فضایی که در آن ابرها بر سر کوه‌ها برف می‌زنند. از پشت این شعر می‌توان به شادی و اندوه مردم روستاها در کوهستان در برابر

فصل‌های مختلف پی برد. آنها در بهار و تابستان از سرسبزی و خنکی طبیعت لذت می‌برند و در زمستان مجبور به تحمل هوای سرد و برف‌های سنگین زمستانی هستند. دوست خوبم تو برای سرودن یک شعر خوب نیاز به شناخت «صنعت ایجاز» در شعر داری. ایجاز یعنی همان کم‌گویی و گزیده‌گویی. کلمات «حس می‌کنم»، «در حالی که»، «نمی‌دانم چرا» در شعر اضافی هستند و شاعر نباید احساسات خود را این قدر رو و غیرشاعرانه مطرح کند. برایت آرزوی موفقیت و سرودن شعرهای خوبتر دارم. دوباره از احساسات خود درباره طبیعت برایمان بنویس.

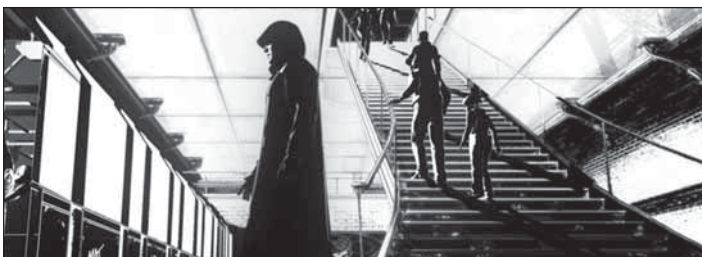
دوست خوبم، زهرا بای از بندر لنگه

شعر شما بسیار زیبا و پراحساس است. به خوبی توانسته‌اید شعر را در تصاویر شاعرانه بیابید و تعریف کنید. در این شعر از بسیاری صنایع ادبی از جمله تلمیح، استعاره، تشبیه و... به خوبی استفاده کرده‌اید. مثلاً در بیت دوم به خوبی به داستان حضرت یوسف (ع) پرداخته‌اید و زیبایی شاعرانه بیت را دوچندان کرده‌اید. تشبیه شعر به پیچک سبزی که طعم تنهایی دیوار را می‌چشد، بسیار شاعرانه و بدیع از آب درآمده است. در چند جا شعر مشکل وزنی دارد که به راحتی قابل اصلاح است. در برخی موارد هم کلمه‌ها صرفاً برای پرکردن وزن آمده‌اند و کاربرد چندانی ندارند و خیلی محکم داخل شعر ننشسته‌اند. برای مثال، در بیت آخر صفت «ناز» برای «کودک» فقط برای پرکردن وزن به کار رفته و می‌شد از کلمات بهتری به عنوان صفت استفاده کرد که با کلمات دیگر شعر هم‌نشینی بیشتری داشته باشند. شما با سن کم‌تان اگر دقت و همت بیشتری در سرودن شعر داشته باشید، آینده ادبی درخشانی خواهید داشت. برایتان آرزوی موفقیت می‌کنم.

دوست خوبم، زینب خسروی از تهران

در نامه‌ات برای نوشتن خاطرات از کلاس ریاضی طنز خوبی به کار برده بودی. نکات ظریفی در نامه‌ات بود که بر لب خواننده لبخند می‌آورد. مثلاً در پایان نامه نوشته بودی: «ریاضی زندگی است و کلاس ریاضی کلاس زندگی. به شرطی که فرصت باشد تا به ریاضی فکر کنیم و بفهمیمش. هی! چرا همه‌جا تاریک شد؟! گمونم فیوز مغزم پرید...» می‌توانی با نوشتن خاطرات طنزگونه‌ات از کلاس و مدرسه و خانه و خیابان خود را برای طنزنویسی ورزیده کنی. کشف موقعیت‌های طنزآمیز و نوشتن آنها به زبان طنز، نیازمند تمرین و ممارست است. با تمرین زیاد می‌توانی موقعیت‌های خوب طنزآمیز را کشف کنی و با آموزش شگردهای طنزپردازی، آنها را به نوشته‌های طنزآمیز تبدیل کنی. شگردهای طنزپردازی به شما یاد می‌دهد که چگونه نوشته‌ای را بنویسید که مخاطب را به خنده بیندازد. مثلاً یکی از این شگردها ایجاد تناقض یا «پارادوکس» است؛ یعنی دو چیز متفاوت و متضاد را در کنار هم قرار بدهیم. مثلاً یک شاه دوره قاجار را با یک جوان امروزی با موهایی سیخ‌سیخی در یک اتاق قرار بدهیم. همین تناقض در نوع پوشش، نوع حرف زدن و نوع تفکر سبب خنده می‌شود. سعی می‌کنم شگردهای دیگر طنزپردازی را با مثال‌های بهتری در شماره‌های بعد بنویسم. اما یک قسمت از نامه‌ات به صورت مستقل می‌توانست شعر سپید خوبی باشد. من آن قسمت را به صورت جدا و با تقطیع شعر سپید می‌آورم: «سهمی‌های ذهن ما / موج‌های دریاست / مجموعه‌ها / دسته‌بندی نگاه ما در زیبایی هاست / وانتگرال / شاید لبخند من باشد به آسمان» ذهن خلاق داری، در تربیت ذهن خلاق بکوش. بیشتر بخوان و بنویس و نوشته‌هایت را برای ما بفرست. موفق باشی.

رسانه شهر سایه‌های تک رنگ



گذاشت. این انیمیشن با ایده‌ای ناب، با استفاده از دو رنگ سیاه و سفید فضایی پر از وهم را برای بیننده به نمایش می‌گذارد که در آن سایه‌های ترس و شک بر تمام شهر سیطره دارند. این انیمیشن علمی-تخیلی در سال ۲۰۰۶ در کشور فرانسه ساخته و موسسه رسانه‌های تصویری آن را دوبله کرده است.

وقوع است را توجیه کنند. رئیس ایلونا و اولون محقق ژاپنی و سردسته یک گروه زیرزمینی است که سرخ تمام ارتباطات قاچاق مواد مخدر به ادعای بیسلن به او ختم می‌شود. بیسلن به همراه برادرش برای پرده برداشتن از راز گروگانگیری و اینکه چه کسی قربانی اصلی این داستان است خطرهای زیادی را پشت سر خواهد

پاریس، ۲۰۴۲: دنیایی تیره و بدون حرکت مملو از زاویه‌های عمودی! جوان دانشمند و باهوشی به نام ایلونا تاسويف گروگان گرفته شده و کارمندش اولون، کارشناس بهداشت و زیبایی در جستجوی اوست تا او را نجات دهد. در طول داستان، کاراس، کاپیتان خستگی ناپذیر اداره پلیس دستور دارد تا او را به سرعت دستگیر کند. او به کمک خواهرش بیسلن موفق به شناسایی سارق شده، فایل‌های گمشده را پیدا می‌کند و با دسترسی به اطلاعاتی که به گذشته‌های دور در سال ۲۰۰۶ ارتباط دارد تلاش می‌کنند تا آنچه در حال

این جاده چیز هست: کتاب، موسیقی، فیلم، سایت و... تمام این‌ها پیشنهادهای ماست برای این که چه‌طور اوقات فراغت‌تان را پر کنید یا چه‌طور پاسخ سوالات چندین و چند ساله‌تان را پیدا کنید. حالا انتخاب با شماست. برای هر سلیقه‌ای چیزی هست.

بازی داستان جزیره

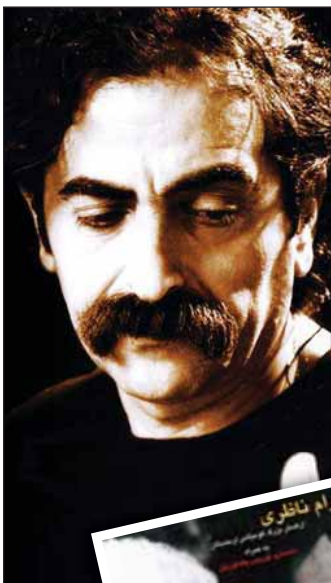
این بازی به صورت سه بعدی و شبیه‌سازی با موضوعی جدید به سبک راهبردی (استراتژیک) ارائه شده است. همان‌طور که می‌دانیم، بازی‌های راهبردی در بالا بردن قدرت تمرکز و یافتن راه‌های جدید حل مسئله کمک زیادی به شما می‌کنند. شما به عنوان بازیگر و متفکر خلاق پشت صحنه، می‌باید جزیره بزرگ و متروکی را به جایی برای گردشگری با امکانات مورد نیاز تبدیل کنید. در مراحل گوناگون بازی لازم است با ایجاد هتل و رستوران و به کار گرفتن نیروی انسانی به همراه مدیریت زمان، گردشگران را به جزیره جذب کنید. «داستان جزیره» مملو از تصویرهای زیبا به همراه موسیقی جذابی است که در طول بازی شما را مجذوب خود می‌کند.



شیدا شدم

شهرام ناظری بسیاری از آوازهای کردی و شعرهای مولانا را برای ما زنده کرده است. او استاد بی‌بدیل آواز ایران است. تا آنجا که در کشورهای مختلف هم به اجرا پرداخته و ارکسترهای بزرگ دنیا همیشه خواهان این بوده‌اند که اجرای مشترکی با او داشته باشند. یکی از اجراهای او با گروه ارکستر کومیتاس ارمنستان بوده است که در تهران و در سال ۸۴ اجرا شده است. حالا بعد از چند سال "موسسه آوای بارید" این کنسرت را به بازار عرضه کرده است. در این آلبوم ۹ قطعه وجود دارد که آهنگ ساز تمام آنها خود ناظری است و شعرهای "زین دوهزار من و ما" از مولوی و شعر "آواز با چنگ" سعدی نیز در آن اجرا شده است. شما می‌توانید این کنسرت را به صورت صوتی یا تصویری و در قیمت‌های مختلف خریداری کنید. خوب است بدانید که استاد ناظری قرار است به‌زودی به اجرای اشعار حماسی فردوسی بپردازد. بد نیست به سایت ایشان هم سری بزنید:

www.nazerismusic.com





معرفی وبگاه

هر کدام از ما تا به امروز مرجع تقلید خودمان را انتخاب کرده‌ایم و هر کدام از ما گاهی با سؤالاتی روبه‌رو می‌شویم که پاسخ آنها را نمی‌دانیم. گاهی دست‌رسی به مراجع تقلید از طریق تلفن نیز سخت می‌شود. خوب است برای پیدا کردن پاسخ سؤالاتمان که گاهی بی‌نهایت برای ما حساس‌اند، به سایت این مراجع رجوع کنیم. سایت آیت اله العظمی حاج سیدعلی خامنه‌ای به ۱۳ زبان دنیا است. در این سایت علاوه بر دست‌رسی به کتاب‌ها، سخنرانی‌ها، عکس‌ها و خاطرات مقام معظم رهبری بخشی به نام «استفتاات» وجود دارد. در این بخش سؤالاتی که برای خیلی از ما مهم هستند، مطرح شده‌اند و پاسخ آنها داده شده است. مثلاً در بخش لباس و احکام پوشش می‌خوانیم:

سؤال ۱۳۶۶: آیا بر زنان واجب است در لباس مانند مقنعه، شلوار و پیراهن فقط رنگ سیاه را انتخاب کنند؟
جواب: خیر، مگر آنکه رنگ و شکل آن باعث جلب توجه نامحرم و انگشت‌نمایش او شود.
اگر سؤالی دارید که تا به حال مطرح نشده است، می‌توانید به بخش ارتباط با ما بروید.

WWW.KHAMENEI.IR

اختراع تو اختراع

هرسال کلی از هم سن و سال‌های ما توی «جشنواره خوارزمی» جایزه می‌گیرند. آن‌ها ابتکارها و پژوهش‌هایشان را به دبیرخانه این مرکز می‌فرستند. هر کس که چیزی ساخته است، در فهرست مخترعان ایران قرار می‌گیرد. آن‌هایی هم که طرح و ایده‌ای داشته‌اند، پس از پایان جشنواره امکان پی‌گیری طرحشان را پیدا می‌کنند. تا به حال فکر کرده‌اید که شما هم دست به کار شوید؟ خوب فکر کنید از الان چند ماه وقت دارید. این هم راه کسب اطلاعات بیشتر: kharizmi.ir.



جنگل پیمایی

برای یک‌بار هم که شده باید قلعه رودخان را دید

اگر اهل ماجراجویی و هیجان هستید و همیشه حسرت قلعه‌ها و دژهایی را می‌خورید که در فیلم‌های خارجی وجود دارند، باید بدانید که در نزدیکی خود ما قلعه‌ای هست که برای کشف و رسیدن به آن باید هزارپله را بالا بروید تا به قلعه کوه برسید. روی قلعه این کوه قلعه‌ای هست که در طول تاریخ هیچ دشمنی نتوانسته است به آن نفوذ کند. نام این قلعه «رودخان» است. درست شبیه فیلم‌هاست. هیچ راه ماشین‌رویی به این قلعه وجود ندارد. باید کوله‌تان را بردارید و از دل یک جنگل عبور کنید. گاهی پایتان توی رودخانه برود و بین راه به نفس‌نفس بیفتید. حتی گاهی تصمیم بگیرید که برگردید. دورتادور شما را درختان تنومند و بزرگ گرفته‌اند و شما با نزدیک‌ترین روستا چند کیلومتر فاصله دارید. پس از اینکه یک ساعت و نیم از کوه بالا رفتید، شما به قلعه‌ای می‌رسید که ساخت آن به دوره ساسانیان برمی‌گردد. این قلعه از دو بخش غربی و شرقی، زندان، حمام، سردخانه، واحدهای مسکونی و ۴۰ برج دیده‌بانی تشکیل شده است. هم‌چنین دالان‌هایی دارد که می‌توانید در آنها سرک بکشید. زندانی دارد که می‌توانید گمان کنید چه کسانی تخلف نظامی کرده‌اند و شب تا صبح را آن‌سو گذرانده‌اند. حتی می‌توانید از آن بالا تا کیلومترها طبیعت زیبا را نظاره کنید. گفتیم که شبیه فیلم‌هاست. در آنجا افرادی هستند تا اطلاعات جامعی درباره قلعه به شما بدهند.

پس از آنکه از قلعه پایین آمدید و به اولین روستا (روستای حیدرآلات) رسیدید، تعدادی کلبه چوبی را می‌بینید که به مسافران کرایه می‌دهند. تا به حال به این فکر کرده‌اید که در کلبه چوبی بخواهید؟ پس این بار وقتی خواستید به شمال کشور سر بزنید، برای یک‌بار از دریا دل بکنید و سر راه به جنوب غربی فومن بروید. خدا را چه دیدید، شاید در دل جنگل گنجی هم پیدا کردید.



بازار

نرم افزار برای گوشی های اندروید

پیدا کردن نرم افزار مناسب، «گجت»های جذاب و کارآمد، و اطلاع از نظرات کسانی که از این نرم افزارها استفاده کرده اند، همه و همه در «بازار» در دسترس هستند. اگر گوشی تلفن همراهی با سیستم عامل «اندروید» دارید، بازار می تواند لذت استفاده از برنامه های مجانی را دوچندان کند.

بازار نرم افزاری است که می توانید آن را از طریق سایت «getbazaar.com» روی گوشی دانلود کنید. بازار سایتی ایرانی است که با در اختیار گذاشتن تعداد بسیاری از نرم افزارهای مجانی، به همراه توضیح کاملی درباره کارایی و تصویرهایی از محیط برنامه، به شما



قیمت های پایین برای حمایت از سازندگان این برنامه ها به فروش می رسند که از نکات جالب این سایت به شمار می آید.

امکان می دهد نرم افزار مورد علاقه تان را پیدا کنید. در بازار بعضی از برنامه هایی که توسط برنامه نویسان ایرانی تهیه شده اند، به

تمرین این ماه

پای صحبت پدر یا مادر خود بنشینید و یکی از خاطرات آنها را بنویسید. صندوق پستی مجله در شناسنامه آن درج شده است.

پست الکترونیک نشریه انشا و نویسندگی:

ensha@neveshtan.ir

تلفن نشریه انشا و نویسندگی: ۶۶۴۲۷۰۵۳

این ماه چی بخوریم؟

حالا که فصل انار است از خواص آن غافل نشوید. انار خون ساز است، صدا را باز و گرفتگی صدا را برطرف می کند. مقوی قلب و معده هم هست. آب انار و جوشانده های انار هم خاصیت های زیادی دارند. اگر خود انار را دوست ندارید، بهتر است «بستنی انار» را از دست ندهید. این طوری با یک تیر دوشان می زنید: هم از خواص انار استفاده می کنید، هم بستنی می خورید که بخش مهمی از ویتامین های بدن را تأمین می کند. بستنی انار را در خانه هم می توانید درست کنید.

برای این کار به خامه، شکر، نمک، وانیل، پودر ژلاتین و آب انار تازه احتیاج دارید. اگر هم نه، مغازه های زیادی هستند که فراورده های انار را می فروشند. ماه آینده هم جشنواره «انار یا قوت بهشت»

در فرهنگ سرای اشراق تهران برگزار می شود. در این جشنواره با انواع و اقسام انارها و فراورده های آن آشنا می شوید.

دانشنامه ۵۰ میوه

معمولاً روزانه میوه های مختلفی می خوریم، اما درباره فواید، مبدأ و سرگذشت میوه ها چه می دانیم؟ تمامی میوه ها خاصیت های دارویی و پزشکی دارند و حاوی ویتامین ها و پروتئین های بسیاری هستند. در این دانشنامه جامع که توسط **سید محمد صالح هاشمی** نوشته شده است اطلاعات کاملی در مورد ۵۰ میوه ارائه شده. این اطلاعات شامل سرگذشت و نحوه ورود میوه ها به ایران، مناطق کشت آن ها، فواید، ارزش غذایی و دارویی شان، بهترین نحوه مصرف آن ها ارائه می شود بنابراین شما از این پس می توانید با آگاهی بیشتری میوه ها را میل کنید.

این نرم افزار بر روی اندرویدهای ۲.۱ و بالاتر به خوبی کار می کنند و با ابعاد ۸۰۰ در ۴۸۰ پیکسل بهینه شده است. این برنامه را از طریق سایت «بازار» با پرداخت مبلغ کمی می توانید بر روی گوشی خود نصب کنید.



۴۴

لطفاً این شکلی انشا ننویسید!

«کلاس ششم ابتدایی بودم. به کمک بچه همسایه‌مان که خدا خیرش بدهد و همیشه انشاهای سخت مرا می‌نوشت در مدرسه به عنوان انشانویس خوب برگزیده شدم. از شانس ما، یکی دیگر هم همین عنوان را گرفت و شدیم رقیب همدیگر. بعد، از طرف اداره، مسابقه انشانویسی گذاشتند و قرار شد فقط یکی از ما در آن شرکت کنیم. چند روز مرتب در خانه همسایه را می‌زدیم و خواهش پشت خواهش تا بالاخره لطف کردند و دو سه نمونه انشا برای ما نوشتند و گفتند یکی از آنها را حفظ کنم و عیناً روی ورقه بنویسم. قرار بود بین من و رقیبم مسابقه برگزار کنند. راستش غیر از مقدمه دو خطی یکی از انشاهای هیچ چیزی را نتوانستم حفظ کنم. بالاخره روز موعود فرارسید. خوشبختانه موضوع انشا یکی از آن سه انشایی بود که همسایه عزیز برایم نوشته بود. سر از پا نمی‌شناختم. بلافاصله مقدمه را نوشتم. اما مگر مطلب بعدی آن به یاد می‌آمد. هر چه تلاش کردم هیچی روی برگه نیامد. آن قدر این طرف و آن طرف را نگاه کردم که معاون شک کرد که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است. البته کاسه نبود فقط برگه انشای پسر همسایه بود که از توی جیبم بیرون آورده بودم. خوبی‌اش این بود که نه از کتک خبری بود، نه از ترکه. فقط با خجالت زیاد راهی کلاس شدم و تا آخر زنگ سرم را از روی میز بلند نکردم.»

همین هم شد دلیل سیدحسین محمدی حسینی‌نژاد که در بزرگسالی نشریه‌ای را چاپ کند به اسم «انشا و نویسندگی». این مجله الان چند سال است که منتشر می‌شود. و همان طور که از اسمش پیداست راهنمای خوبی برای ماست که چه طور بنویسیم. این نوشتن گاهی معطوف می‌شود به انشا، گاهی هم مقاله و داستان. هر چند وقت یک بار هم ویژه‌نامه‌های دانش‌آموزی این نشریه چاپ می‌شود که در آن هم آثار هم‌سن و سال‌های شما چاپ شده است، هم ریزه‌ریز درباره مشکلات دانش‌آموزها در نوشتن و راه حل این مشکلات بحث شده است. توی این ماهنامه از شیر مرغ تا جان آدمیزاد پیدا می‌شود. هر چه را که درباره چه طور نوشتن، بهتر نوشتن، تکنیک‌های نوشتن، ویرایش و... می‌خواهید توی این نشریه پیدا می‌کنید. اگر هم این موضوع برایتان خیلی جدی است و می‌خواهید نوشتن را شروع کنید آستین‌هایتان را بالا بزنید و تا زمانی که نشریه به دستتان برسد نوشتن را با فرستادن یک خاطره برای ما شروع کنید و به باشگاه نویسندگان «رشد جوان» بپیوندید. خاطره‌هایتان را برای ما بفرستید و منتظر باشید تا با هم نوشتن را تمرین کنیم.

پنج کتاب، پنج خوش‌شانسی

با یک جست‌وجوی کوتاه می‌توانید اطلاعات این کتاب‌ها را بیابید و آنها را بخرید؛ هفت کتابی که جزو بهترین کتاب‌های چاپ شده برای گروه سنی دبیرستان هستند:

شاهزاده بی تاج و تخت زیر زمین (داستان بلند). علی اصغر سیدآبادی. نشر چشمه.

تلفن: ۶۶۴۹۲۵۲۴



هستی (رمان). فرهاد حسن‌زاده. انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

تلفن: ۸۸۷۱۵۵۴۵



استادان داستان. تولستوی. نقی سلیمانی. انتشارات رویش.

تلفن: ۶۶۴۹۵۳۸۶



جشن خاکستر (رمان). مریم محمدخانی. انتشارات چکه.

تلفن: ۸۸۴۵۷۲۹۶



حیات وحش ایران (فرهنگ‌نامه). مجموعه نویسندگان. نشر طلایی.

تلفن: ۸۸۸۱۱۵۷۵



کلاسیک شوید

خواندن رمان‌های کلاسیک برای هر کسی لازم است. با اینکه خیلی از ما ماجرای بسیاری از این کتاب‌ها را می‌دانیم اما خواندن آن‌ها دنیای جدیدی را پیش روی ما می‌گذارد. مدتی است که انتشارات افق این رمان‌ها را تحت عنوان «عاشقانه‌های کلاسیک» منتشر می‌کند. جلد این کتاب‌ها پارچه‌ای است و در نگاه اول همه ما را جذب می‌کنند.

خوبی دیگر این کتاب‌ها خلاصه بودن آن‌ها است و اینکه همه ما ماجراهای این کتاب‌ها را دوست داریم.

زنان کوچک نوشته لوییزا می آلکوت

بلندی‌های بادگیر نوشته امیلی برونته

جین ابر نوشته شارلوت برونته

و اوژنی گراند نوشته اورنوره دو بالزاک

چندتا از این‌ها کتاب‌ها هستند.

www.ofoqco.com

تلفن: ۶۶۴۱۳۳۶۷



ساخت ژاپن

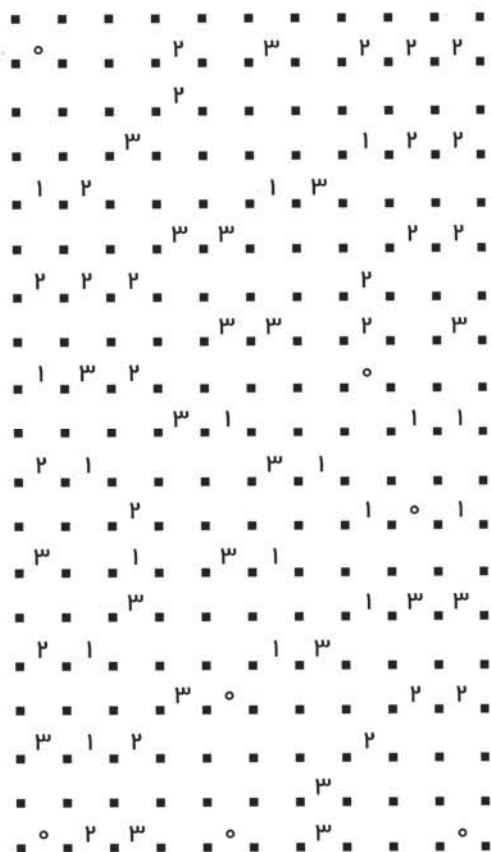
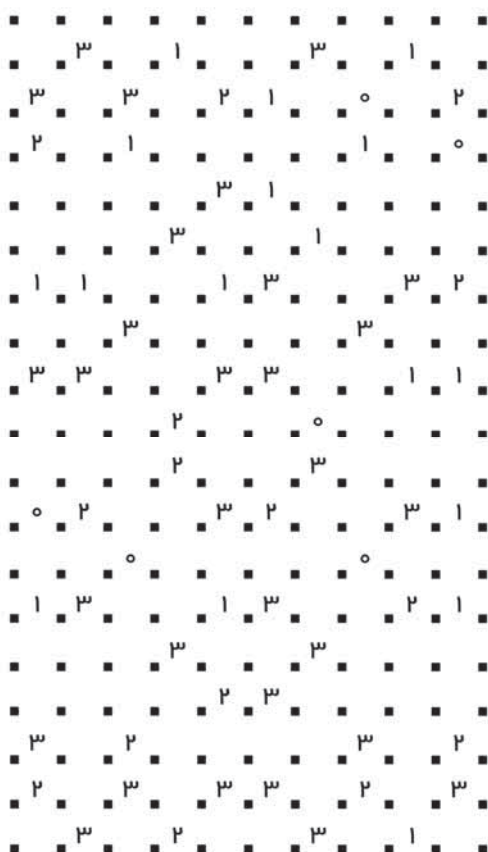


سودوکو شامل گزیده‌ای از جدول‌های اعداد ژاپنی است که اندیشیدن منطقی را تقویت می‌کند. جدول‌ها به سه سطح متفاوت تقسیم شده‌اند: آسان، سخت و بسیار سخت. هر چه بیش‌تر بروید، بیش‌تر جذب می‌شوید. انتشارات ترفند تلفن: ۶۶۰۲۴۲۶۵

این کتاب بیش از ۱۵ سال است که در ژاپن عرضه شده و بریتانیایی‌ها آن را کشف کرده‌اند! اکنون نیروی جادویی سودوکو در همه جای دنیا و از جمله ایران گسترش یافته است. سودوکو یعنی چه؟ در برگردان تحت‌اللفظی آن، «سو» یعنی «عدد» و «دوکو» یعنی تک رقمی. در این خانه‌های 9×9 بزرگ‌ترین چالش و مبارزه‌طلبی از نوع مکعب‌های جادویی رقم می‌خورد. برای حل این جدول نبوغ ریاضی و توانایی کلنجار با اعداد به کار نمی‌آید، چون تنها فکر منطقی و کمی بردباری و حوصله برای پیروزی کافی است. این کتاب ۷۸ جدول سودوکو و ۲۴ پازل اعداد ژاپنی دارد که می‌توان با آنها توانایی تمرکز و تفکر منطقی خود را محک زد و لذت برد. هم‌چنین قدرت اندیشه را بالا می‌برد. همه آن‌چه نیاز دارید، تنها و تنها یک مداد و پاک‌کن است!

سوریزا

هر دو نقطه کنار هم می‌باید با خط‌های عمودی یا افقی طوری به یکدیگر وصل شوند که همه با هم مربوط گردند؛ البته به شرطی که یکدیگر را قطع نکنند و از میان خط دیگر نگذرند. هر عدد بیانگر تعداد خط‌هایی است که احاطه‌اش می‌کنند. جاهایی که عددی نوشته نشده، تعداد خط‌ها دل‌خواه است.



سودوکو

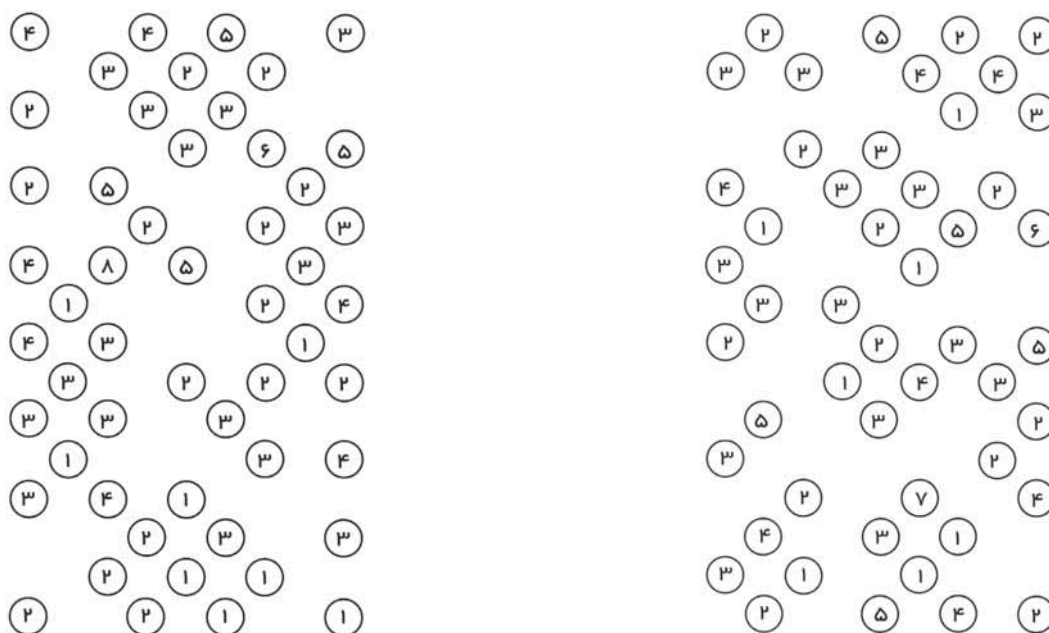
در ایران معروف‌ترین معمای ژاپنی سودوکوست. اصول این بازی بسیار آسان است: در هر محدوده آزاد جدول، یکی از اعداد ۱ تا ۹ جای می‌گیرد؛ البته در هر سطر و ستون فقط یک‌بار می‌توان هر عددی را نوشت. می‌توان جدول را به خانه‌های 3×3 تقسیم کرد. این پازل با حدس یا محاسبات ریاضی حل نمی‌شود، بلکه تنها منطق کارساز است.

				۶				
				۴				۳
۴						۱	۲	۹
	۸							
	۳				۹		۶	
	۷		۳				۴	
		۷	۶			۴		
		۲		۵	۷	۸		
۹			۸		۱	۵	۳	

							۹	۲
۸			۴				۷	
		۲	۸			۳		۶
			۵					
				۸		۲		
		۳			۶	۱		۷
		۴	۶		۲			۳
	۱	۷						
۲	۹		۱					۸

هاشیووکاکرو

در این پازل هر دایره نمایانگر یک جزیره است. می‌باید طوری آنها را با خط‌های عمودی یا افقی به هم وصل کرد که همگی چونان پل به هم مربوط شوند. اعداد داخل هر دایره نشانه تعداد پل‌های مجازی است که از آن خانه عبور می‌کند. میان هر دو جزیره کمینه (حداقل) دو راه ارتباطی وجود دارد، اما هیچ پل یا جزیره‌ای نباید از میان دیگری بگذرد.



Kotlet (Persian Cutlet)

Ingredients

- 350 g extra lean ground beef
- 1 large cooked potato (about 300 g), peeled, grated on the large holes of a box grater
- 2 large uncooked potatoes (about 600 g), peeled, grated on the large holes of a box grater
- 2 eggs
- 1 medium onion, grated on the small holes of a box grater
- 1 tablespoon wheat all-purpose flour or breadcrumbs
- 2 teaspoons turmeric powder
- oil
- salt and black pepper to taste

Preparation

Put ground beef and grated onions into a large bowl. Use your hands to mix them well.

Add grated cooked and uncooked potatoes, eggs, flour, turmeric powder, salt and pepper.

Mix well until the ingredients are well combined. Taste and adjust seasonings.

Take a small amount of the mixture (about 3 tablespoons) and make a small ball out of it.

Form into oval patties, 1/2-inch thick.

Heat oil in a non-stick frying pan over medium-high heat until oil sizzles when you drop a small amount of mixture into the pan. Reduce heat to medium. Place them gently into the pan (making sure not to overcrowd).

Fry until they are cooked through and golden brown on each side (once you see that the bottom has turned into golden color flip them over). Add more oil, if necessary.

Be careful not to overcook and burn the kotlets. Place them on paper towel (to absorb extra oil).

Serve cold or hot with bread and fresh herbs.



دلتنگم و دیدار تو درمان من است
بی رنگ رخت زمانه زندان من است
بر هیچ دلی مباد و بر هیچ تنی
آنچ از غم هجران تو بر جان من است

مولوی

تولد

جلال‌الدین محمد بلخی در ۶ ربیع‌الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ زاده شد.

شمس تبریزی

مولانا در ۳۷ سالگی عارف و دانشمند دوران خود بود و مریدان و مردم از وجودش بهره‌مند بودند تا اینکه شمس‌الدین محمد بن ملک داد تبریزی نزد مولانا رفت و مولانا شیفته او شد. در این ملاقات کوتاه وی دوره پرشوری را آغاز کرد. در این ۳۰ سال مولانا آثاری برجای گذاشت که از عالی‌ترین نتایج اندیشه بشری است.

پیوستن شمس تبریزی به مولانا

روزی مولوی از راه بازار به خانه بازمی‌گشت که عابری ناشناس گستاخانه از او پرسید: «صراف عالم معنی، محمد بر تر بود یا بایزید بسطامی؟» مولانا با لحنی آکنده از خشم جواب داد: «محمد(ص) سر حلقه انبیاست، بایزید بسطام را با او چه نسبت؟» درویش تاجر نما بانگ برداشت: «پس چرا آن یک سبحانک ما عرفانک گفت و این یک سبحانی ما اعظم شأنی به زبان راند؟» پس از این گفتار، بیگانگی آنان به آشنایی تبدیل شد. نگاه شمس تبریزی به مولانا گفته بود از راه دور به جستجوی آیدام اما با این بار گران علم و پندارت چگونه به ملاقات الله می‌توانی رسید؟ و نگاه مولانا به او پاسخ داده بود: «مرا ترک مکن درویش و این بار مزاحم را از شانه‌هایم بردار.» شمس تبریزی در حدود سال ۶۴۲ هجری قمری به مولانا پیوست و چنان او را شیفته کرد، که درس و وعظ را کنار گذاشت و از آن زمان طبعش در شعر و شاعری شکوفا شد و به سرودن اشعار پر شور عرفانی پرداخت.

درگذشت مولانا

مولانا، پس از مدت‌ها بیماری در پی تپی سوزان در غروب یکشنبه ۵ جمادی الآخر ۶۷۲ هجری قمری درگذشت. در آن روز پرسوز، قونیه در یخ‌بندان بود. سیل پرخروش مردم، پیر و جوان همگی در این ماتم شرکت داشتند.

مثنوی

مولانا کتاب مثنوی معنوی را با بیت «بشنو از نی چون حکایت می‌کند / از جدایی‌ها شکایت می‌کند» آغاز می‌نماید. مثنوی معنوی حاصل پربارترین دوران عمر مولاناست. چون بیش از ۵۰ سال داشت که نظم مثنوی را آغاز کرد. اهمیت مثنوی نه از آن جهت است که برای بشر سرگشته امروز پیام‌رهای و وارستگی دارد.

دیوان شمس تبریزی

غزلیات و دیوان شمس تبریزی، محبوبیت فراوانی کسب کرده‌اند. در صد ناچیزی از این غزلیات به زبان‌های یونانی و عربی و ترکی است و عمده غزلیات موجود در این دیوان به فارسی سروده شده‌اند.

آرامگاه مولوی شهر قونیه



